

۵۲۱۸

تبرستان
www.tabarestan.info

باریکاد



ترجمه‌ی

ع.ج. رودباری
س.ا. افروز

قیام مسلحانه

www.tabarestan.info

ترجمه‌ی

ع.ج. رودباری

س.ا. افروز

سه رساله حاضر ترجمه هایست از اسناد جنبش
کمونیستی جهان. این رسالات برای اولین بار در طول
سالهای جنگ بین الملل دوم در ایران بچاپ رسید. انتشار
مجدد آنها بمنظور آتش ساختن جوانان ایران با یکی از
مسائل حاد عصرماست. این کوشش بیاد قهرمانان پردل
سیاهکل انجام میگیرد

«اسلحه انتقاد براستی نمیتواند جایگزین انتقاد
اسلحه گردد. نیروی مادی را نیز باید با نیروی مادی
واژگون ساخت.

... تئوری همینکه انسانها بر آن دست یافتند
به نیروی مادی بدل میگردد.

کارل مارکس - از سر سخن بر «انتقاد بر فلسفه قانون و
مذهب»

www.tabarestan.info
نیرستان

«جنگ داخلی شدیدترین فرم
مبارزه طبقاتیست جنگیست که متوازی با تصادمات
و کشمکش های اقتصادی و سیاسی آنقدر تکرار
میشود آنقدر متراکم میگردد آنقدر توسعه مییابد و
شدت پیدا میکند تا این تصادمات بصورت مبارزه
مسلحانه يك طبقه علیه طبقه دیگر درآید»
هیچیک از انقلابات بزرگ تاریخ نتوانسته است
بدون جنگ داخلی برگزار گردد»

(لنین)

تبرستان
www.tabarestan.info

قسمت اول

نیرستان

تئوری جنگ داخلی

مفهوم جنگ داخلی - کیفیت و جنبه جنگ داخلی - فرمهای جنگ داخلی - شرایط محلی جنگ داخلی - فرق بین قیام مسلحانه و جنگ داخلی - جنگ داخلی در شرایط کنونی - عوامل مثبت شرایط کنونی برای جنگ داخلی - نتایج نهایی جنگ داخلی - تکامل سرمایه‌داری جبرا منتهی به جنگ داخلی میگردد.



۱- مفهوم جنگ داخلی

جنگ داخلی به مبارزه مسلحانه‌ای گفته میشود که معمولا بین دستجات جداگانه يك ملت یا بین طبقات مختلفه يك کشور بوقوع میپیوندد. در تمام ادوار تاریخی اجتماع طبقاتی از دوره بردگی گرفته تا دوره فتودال - از دوره فرمانفرمایی بورژوازی تا مرحله معینی از فرمانروایی پرولتاریا جنگ داخلی وجود داشته و مادام هم که روی علل اقتصادی (بخصوص در نتیجه حکمفرمایی مالکیت شخصی بر وسایل تولید) مسئله تقسیم جامعه به طبقات بقوت خود باقی باشد جنگ داخلی نیز بحیات خود دامه داده و همواره در يك مرحله معین از تکامل بشریت تکرار و تجدید خواهد گردید.

از نظر ماتریالیسم دیالکتیک جنگ داخلی قضیه‌ایست که طفیلی جامعه طبقاتی بوده و با پیدایش طبقه مترقی نطفه‌گیری و پای تکامل مبارزه طبقاتی نشو و نما و توسعه پیدا میکند.

لنین در مورد جنگ داخلی مینویسد -

« جنگ داخلی شدیدترین فرم مبارزه طبقاتیست که متوازی با تصادمات و کشمکش‌های اقتصادی و سیاسی آنقدر تکرار میشود. متراکم میگردد - توسعه

می‌یابد و شدت پیدا میکند تا این تصادمات بصورت مبارزه مسلحانه يك طبقه بر علیه طبقه دیگر درآید.»

جنگ داخلی متنوعترین شرایط تاریخی از طرف طبقات مختلف يك کشور آغاز و بنابر شرایط اقتصادی و اجتماعی گاهی با موفقیت و زمانی با عدم موفقیت طبقه عامل خاتمه پیدا میکند بهمین جهت جنگ داخلی نیز مانند سایر قضایای اجتماعی جنبه‌های متضاد و بالنتیجه مقاصد متناقضی دارد گاهی مترقیست - یعنی بمنظور تسریع تکامل اجتماعی صورت می‌گیرد زمانی ارتجاعیست یعنی برای متوقف کردن سیر ترقی بشریت ایجاد میشود.

۲- کیفیت جنگهای داخلی

کیفیت جنگهای داخلی را نمیتوان از ماهیت طبقاتی عاملین جنگ نتیجه گرفت زیرا هم جنگی که از طرف استثمار شونده يك کشور بر علیه دستجات استثمارکننده آن کشور آغاز میگردد يك قضیه مترقیست و هم جنگی که از طرف استثمارکنندگان شروع میشود (ممکن است) مقاصد انقلابی در برداشته باشد مثلاً - هم ۱- جنگیکه فتودالها (یا بورژوازی) مترقی در يك مرحله از تکامل خود بر علیه برده‌داران (یا فتودالهای) کشور خود نموده‌اند و منظور از آن گرفتن حکومت سیاسی و متلاشی نمودن پایه‌های اقتصادی طبقه فرمانروای قدیم بوده و يك جنگ انقلابی و مترقی تلقی میشود - و هم ۲- جنگیکه از طرف طبقات زحمتکش و استثمار شونده يك کشور بر علیه دستجات ستمگر و استثمار کننده داخلی آغاز میشود دارای جنبه انقلابی و برقیخواهانه - میباشد (ولو اینکه منظور از شروع آن تحصیل فرمانروایی سیاسی یا درهم شکستن مظام اقتصادی طبقات استثمار کننده باشد) چگونگی جنگهای داخلی را قبل از هرچیز بایستس از مقاصد و هدفهای عاملین جنگ مشخص و آشکار نمود -

جنگ داخلی موقعی انقلابی و مترقی خواهد بود که از طرف طبقه مترقی بمنظور تغییر سیستم اقتصادی و گرفتن حکومت شروع شود (اگرچه عامل مترقی استثمارکننده باشد) یا برای تحصیل مزایای اقتصادی و آزادیهای سیاسی (بوسیله طبقات شتم‌کش) آغاز گردد. برعکس جنگ داخلی اگر بمنظور عقیم گذاشتن کوشش‌های طبقات مترقی -

به منظور حفظ موقعیت موجوده و دفاع از طبقه‌ای باشد که (از نظر تکامل) کیفیت ارتجاعی پیدا کرده باشد چنین جنگی فقط و فقط يك قضیه ارتجاعی میتواند تلقی شود (ولو اینکه عامل جز و طبقات پایین بشمار رود) بطور خلاصه هر نوع جنگ داخلی که از طرف طبقه ضدانقلابی بمنظور متلاشی کردن طبقه مرفعی یا برای تجدید فرمانروایی از دست رفته (پس از پیروزی طبقه مرفعی) شروع شود جنبه کاملاً ارتجاعی در برخواهد داشت. نوع اول جنگهای داخلی عموماً در حین انقلابهای بزرگ و یا پس از انجام مرحله بدوی آنها وجود خارجی پیدا میکند. لنین در اینمورد میگوید -

«انقلاب در حین تکامل خود همیشه وضعیت فوق‌العاده مشکلی را ایجاد مینماید زیرا بنا باظهار مارکس انقلاب حقیقی یعنی انقلاب «توده‌ای» يك مرحله بیش از حد پیچیده‌ایست از جنبش مرگ رژیم اجتماعی کهنه و پیدایش رژیم اجتماعی جدید که منشأ حیات دهها میلیون نفر از افراد انسانی است انقلاب شدیدترین - بیرحمانه‌ترین و مایوسانه‌ترین مرحله مبارزه طبقاتی و جنگ داخلی میباشد هیچیک از انقلابات بزرگی تاریخ نتوانسته‌اند بدون جنگ داخلی برگزار شوند»

۳- فرمهای جنگ داخلی

جنگهای داخلی فرمهای متنوعی دارد که گرچه هیچیک از آنها را نمیتوان در خارج از تئوری مشروحیه بالا در نظر گرفت معهذا چون تذکرشان برا درک تاریخی جنگ داخلی مفید و مناسب است ذیلاً بهمهمترین آنها اشاره میشود ۱- جنگهای داخلی نه تنها بین طبقات اجتماعی يك ملت بلکه بین گروههای وابسته يك طبقه نیز سابقه داشته و ممکن است در جامعه طبقاتی نظیر پیدا کند مانند جنگی که در طول سالهای ۱۸۸۵-۱۸۵۵ بین اریستوکراتهای فنودال انگلستان (گل سرخ و گل سفید) بوقوع پیوست.

ریشه و علل اینگونه جنگها قبل از هر چیز بایستی در چگونگی شرایط اقتصادی زمانی و مکانی دستجات آن طبقه‌ایکه گرفتار جنگ داخلی شده است پیدا کرد و امتیازات اقتصادی و بالنتیجه سیاسی آنها را مورد کاوش قرار داد.

۲- جنگ داخلی در يك مرحله معینی از تاریخ ممکن است با لباس مذهبی در صحنه مبارزات طبقاتی جلوه گر شود این نوع جنگ داخلی در موقعی بوقوع پیوسته و یا بعدها (تا موقعیکه اجتماع طبقاتیست) ممکن است نظیر پیدا کند که ایدئولوژی طبقه مترقی (یا طبقه مرتجع) از نظر فرمایشونهای اجتماعی بدست - عناصر مذهبی افتاد - خواستههای اقتصادی و اجتماعی طبقه عامل بفرم مذهب تظاهر کند.

۳- جنگ داخلی ممکن است با کمک دستجات منظم ارتش و واحدهای رسمی نظامی يك کشور صورت گیرد گرچه در چنین مواردی غالباً کیفیت نیروهای نظامی متخاصمین بر پرنسیپهای طبقاتی استوار نیست و این نیروها از افراد طبقات مختلفی متشکل و جمع آوری میشوند ولی نبایستی بظاهر امر قناعت کرد و آنرا از تئوری گفته شده استناد نمود زیرا اینگونه جنگهای داخلی نه تنها عموماً در هسته نیروهای نظامی خود يك مرکز فرماندهی دارند بلکه اکثریت اعضاء آن وابسته بیک طبقه معینی میباشد بلکه نیروهای هر يك از مبارزین (علاوه برداشتن يك مرکز فرماندهی مشخص) بر پایههایی استوار میباشد که از نظر اجتماعی و اقتصادی با پایههای حریف کاملاً متضاد و متمایز است.

۳- شرایط محلی جنگ داخلی

در هنگام شروع جنگ داخلی هر يك از نیروهای متخاصم معمولاً منطقه معینی از کشور را (که از نظر اجتماعی و اقتصادی برای فعالیت آنها مناسب میباشد) بمرکز عملیات خود مبدل مینمایند. مثلاً -

در جنگ داخلی قرن ۱۷ انگلستان (سلطنت) بر سکنه نقاط نیمه فنودال شمال و غرب کشور متکی شد در حالیکه (پارلمان) نقاط جنوب و شرق را که از نظر تجارت و صنعت بیشتر از سایر قسمتهای انگلستان ترقی کرده بود برای خود انتخاب کرد در ضمن از پشتیبانی عملی و جدی نقاط صنعتی و تجارتی شمال و غرب هم برخوردار گردید.

و همچنین -

در سال ۱۹۲۱-۱۹۱۸ دستجات ضدانقلابی روسیه فقط در آن نقاطی - توانستند مستقر شده و تشکیلات دولتی بدهند که از نظر سرمایه داری کمتر

ترقی کرده بود و بالنتیجه پرولتاریا نسبت بکولاکها عده ناچیزی را تشکیل میداد (مانند روسیه سفید).

خلاصه بدون وجود شرایط مناسب محلی هیچیک از فرمهای جنگ داخلی نمیتواند در يك مدت کم و بیش طولانی مداومت پیدا کند زیرا اگر وضعیت اقتصادی نقاط اتکایی مبارزین برای تظاهر و نفوذ افکار آنها مساعد نباشد امکان سربازگیری و یا استخدام افراد دواطلب امکان تولید مواد جنگی و اداره امور نظامی (که شرایط اساسی شروع موفقیت هر سرپردی است) وجود خارجی پیدا نخواهد کرد. در بعضی از جنگهای داخلی که تا کنون بوقوع پیوسته دیده میشود که جریان مبارزه و چگونگی تکامل تاریخی عامل موثری را در تقسیم ارضی يك کشور بین متخاصمین داخلی آن کشور تشکیل داده است. مثلاً -

در جنگ داخلی ۱۸۶۵-۱۸۶۱ امریکای شمالی که بین دول متحده شمالی و جنوبی این کشور بوقوع پیوست چه شمالیها و چه جنوبیها دستگاه دولتی بخصوصی برای ادامه جنگ داخلی داشتند که مکانیسم یکی از آنها (دول متحده شمالی) مظهر فرمانروایی بورژوازی صنعتی و مکانیسم دیگری نماینده حکومت مالکین فنودال بود.

و همچنین -

در انقلاب کبیر اکتبر روسیه مرکزی که از نظر صنایع نسبت بسیار نقاط روسیه ترقی بیشتری نموده بود در تمام مدت جنگ داخلی در اختیار دولت پرولتاری شوروی قرار گرفت در صورتیکه سایر نقاط بین نیروهای انقلابی و ضد انقلابی در حال نوسان بود و گاهی باین سمت و زمانی بآن سمت متعایل میشد.

۱- فرق میان قیام مسلحانه و جنگ داخلی

ممکن است پرسیده شود که جنگ داخلی و قیام مسلحانه (در مواردیکه هدف - مشترکی را تعقیب کنند) چه فرقی دارند.

مهمترین وجه امتیاز جنگ داخلی و قیام مسلحانه را میتوان در خصوصیات سه گانه زیر مشاهده نمود -

۱- قیام مسلحانه بمنزله مرحله بدوی جنگ داخلی بشمار میرود زیرا چه از

نظر مقیاس ارضی و چه از نظر وسعت عملیات و چه از نظر طول مدت به مراتب کم اهمیت تر و محدودتر از جنگ داخلی می باشد.

۲- قیام مسلحانه در صورت وجود شرایط مناسب اقتصادی و اجتماعی بلافاصله به جنگ داخلی منتهی خواهد شد در صورتیکه جنگ داخلی مرحله عالی انقلاب بوده و مستقیماً با موفقیت (یا شکست) طرفین خاتمه یافته و نتایج نهایی قیام را آشکار خواهد ساخت.

۳- در جنگ داخلی هر يك از حریفان مبارز دارای يك سیاست چند «آپارات» - مرکزی می باشد یعنی مبارزه طبقاتی به مرحله ای می رسد که نیروهای انقلابی (یا ضدانقلابی) از سازمانهای فرماندهی مخصوصی برخوردار و این سازمانها نیز علناً بجمع آوری و متشکل کردن افراد نظامی مشغول می گردند در صورتیکه در قیامهای مسلحانه نه تنها عده تشکیلات فرماندهی خیلی محدود است بلکه عملیات آنها در تمرکز نیرو و تهیه مواد جنگی نیز کاملاً مخفیانه و پنهانیست.*

۴- جنگ داخلی در شرایط کنونی

جنگهای داخلی که توأم با انقلابات بزرگ اجتماعی هستند اهمیت مخصوصی در تاریخ بشریت داشته و نقش مهمی در ترقی اجتماع بازی میکند. جنگهای داخلی امروزه که با شرکت میلیونها نفر از افراد طبقات استثمار شونده شروع شده و برای هر دو طرف اهمیت حیاتی دارند مظهر بیرحمانه ترین و جدیترین مرحله مبارزه طبقاتی می باشند.

در جنگهای داخلی معاصر اوضاع طبقات فرمانروا در مرحله بدوی عملیات مستعدتر و مهیاتر از طبقات قیام کننده می باشد و با اینکه اکثر افراد طبقات اخیر در نتیجه مقررات نظامی بورژوازی تعلیم دیده و آشنا بفنون جنگ هستند و قبل از شروع عملیات یا (لااقل) در حین عملیات میتوانند تقریباً مسلح و مجهز گردند مع هذا ممکن است در نخستین دوره به مبارزه دچار محظورات شدیدی بشوند.

شرایط کنونی وضعیت را طوری تغییر داد که حتی در صورتیکه طبقه انقلابی حکومت سیاسی را در دست خود بگیرد باز هم تا يك مرحله معینی از جنگ

* برای اطلاع بیشتر به (قیام مسلحانه) و (باریکاد) مراجعه شود. Barricade - چهار دیواری -
موانع بر سر راه.

داخلی عملی کردن مسائل سه‌گانه (تمرکز قوا - استفاده از سکنه نقاطیکه - روی علل اقتصادی دارای روحیه ضدانقلابی میباشند - ایجاد و توسعه دستگاه دولتی) برای طبقه حاکمه پیشین سهلتر و آسانتر می باشد زیرا این طبقه علاوه برداشتن تجربه عملی و نفوذ در افکار توده‌های عقب مانده از کمک نظامی و اقتصادی و جنگی طبقات هم آهنگ خود (که در کشورهای دیگر فرمانروایی خود را محفوظ داشته‌اند) کاملاً برخوردار میگردند.

در دوره فرمانروایی بورژوازی تاریخ شاهد مواقعی است که جنگهای داخلی تغییر ماهیت داده و جنبه بین‌المللی پیدا کرده‌اند زیرا معمولاً دستجات ضد انقلابی با مداخله کنندگان خارجی ائتلاف نموده و جنبه واحد نیرومندی را در مقابل طبقه انقلابی کشور متبوعه خود ایجاد مینمایند.

جنگهای داخلی ۱۷۹۴-۱۷۸۹ و ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ فرانسه و ۱۹۲۱-۱۹۱۸ روسیه و ۱۹۳۶ اسپانیا مظهر مداخله مسلحانه سایر کشورها در امور داخلی کشور منقلب می باشد.

بنابراین توده‌های مترقی ایندوره برای رسیدن به هدف خود مجبورند بلافاصله پس از قیام مسلحانه (که در صورت موفقیت باعث سقوط طبقه حاکمه مرتجع میشود) در مقابل ارتش منظمی که سالها تعلیمات جنگی دیده سالها مشغول تهیه و سایل مبارزه بوده عرض اندام کند و مرکز فرماندهی خود را (که غالباً از متخصصین خارجی و غیر آشنا بشرایط نظامی محل تشکیل میشود) در برابر مرکز فرماندهی حریف (که دارای تجربه‌های گرانبیها و مطالعات عمیق در اوضاع محلی است) قرار بدهد.

همین مشکلات بزرگ است که با سیار نقایص ارتباطی تبلیغاتی و اقتصاددیات جنگی توأم شد و برتری دستجات ضدانقلابی را در مرحله بدوی جنگ داخلی تامین مینماید.

موفقیت جنگ داخلی کنونی که بلافاصله پس از سقوط طبقه حاکمه بدست توده‌های ستمکش شروع میشود ایجاب میکند که ستاد طبقه انقلابی (که درسرمایه‌داری بحزب کمونیست تفویض میشود) در کوچکترین امور توجه دقیق نموده و مخصوصاً بکوشد که

۱- افراد مترقی را کاملاً متشکل با انضباط انقلابی و با شهامت بارآورده و

روح انقلاب و پیروزی را در آنها بیدار و قوی نماید.

۲- توده‌ها بوظایف تاریخی آشنا و منافع طبقاتی آنها برایشان بخوبی روشن و شرایط پیروزی و آزادی آنان را به‌بهترین وجهی آشکار سازد.

۳- ذخیره‌های خود را از نظر سیاسی از نظر جنگی و تعرضی از نظر غافلگیری و نبردهای پارتیزانی کاملاً تربیت و آزموده کند.

۴- در حین انقلاب و جریان جنگ داخلی عملیات مسلحانه خود را با اعمال ترور انقلابی (در حوزه نفوذ خود) تکمیل نماید زیرا ترور انقلابی تنها وسیله‌ایست که می‌تواند آرامش جبهه داخلی را در مقابل تحریکات عناصر انقلابی و دسایس مزدوران خارجی تامین کند.

فقط در صورت عملی کردن مقدمات و اقدامات بالا می‌توان پیروزی جنگ داخلی را در شرایط کنونی امکان‌پذیر دانست زیرا در قرن بیستم طبقه انقلابی نه تنها مجبور است با آخرین خیزهای مایوسانه (ولی نیرومند) نیروی حریف مبارزه کند بلکه برای يك مدت نسبتاً طولانی بایستی منتظر عکس‌العمل‌های خائنانه و ناجوانمردانه دشمن طبقاتی خود (مانند خرابکاریها، تحریکات، اقدامات تروریستی - جاسوسیها و غیره) باشد.

همانطوریکه بعداً مشاهده خواهیم کرد انتخاب خط‌مشی و سیاست صحیح استراتژی و تاکتیک صحیح در پیروزی جنگهای داخلی (بخصوص جنگهای داخلی این عصر) اهمیت زیادی دارد.

۷- عوامل مثبت شرایط کنونی برای جنگهای داخلی

برای اینکه عناصر سازشکار از مشکلاتی که در بالا ذکر شد سوءاستفاده نکرده و تئوری عدم امکان قیام مسلحانه (و بالنتیجه جنگ داخلی) را صحیح تصور نکنند مهمترین عوامل مثبتی که در شرایط کنونی برای طبقات انقلابی وجود داشته و امکان پیروزی قیام مسلحانه و جنگ داخلی را تامین میکند در پایین مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

۱- همانطوریکه انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و جنگ داخلی قرن ۱۷ انگلیس ثابت میکند طبقه انقلابی در مرحله نهایی مبارزه خود موفق بایجاد نیرویی خواهد شد که از هر حیث (بخصوص از نظر ایدئولوژیکی) بر نیروی حریف برتری کامل دارد.

۲- هر اندازه از عمر جنگ داخلی بگذرد بهمان نسبت دارایدنولوژی دستجات ضد انقلابی تغییرات عمیقتری (بنفع طبقه مرفعی) حاصل شده و افراد نظامی آنها با گروههای بیشتر بهسوی انقلابیون متمایل و منتقل میگرددند.

۳- در جنگهای داخلی که تودههای (آزاد شده از قیود استثمار) برعلیه ستمگران سابق خود شروع مینماید هر روز گروههای انبوهتری از طبقات زحمتکش بطور داوطلب بنفع انقلابیون وارد صحنه مبارزه میشوند در حالیکه طبقات ضدانقلابی هر روز سنگرهای ایدئولوژیکی را از دست داده و مجبور میگرددند احتیاجات مادی و معنوی خود را با اعمال زور و جبر تامین نمایند.

۴- از نظر سیاسی و اجتماعی نیز (چه در حین جنگ داخلی و چه قبل از شروع آن) ابتکار و برتری با طبقات مرفعیست زیرا ترقی نیروهای مولده و عدم تطابق آنها با روابط تولیدی که در دورههای قبل از انقلاب وجود خارجی پیدا میکند نه تنها عاملیست که جبراً ریشههای اجتماعی و سیاسی فرمانروایی طبقه حاکمه هر عصر را از داخل فاسد و سست مینماید بلکه بمنزله درختی است که پایپای رشد خویش نیروی بیشتری بطبقه انقلابی داده و آنرا برای چیدن میوه اصلی (قیام مسلحانه) تربیت و متشکل و نیرومند میسازد.

۸- نایج جنگ داخلی

نایج جنگ داخلی از سه حال خارج نیست -

یا ۱- جنگ داخلی بنفع طبقه حاکمه قدیم تمام میشود و بالنتیجه دستگاه دولتی و سازمان اقتصادی بصورت سابق باقی میماند (و این در صورتی است که اوضاع اقتصادی برای پیروزی انقلاب کاملاً مستعد نشده و طبقه انقلابی واجد شرایط پیش گفته نباشد)

یا ۲- جنگ داخلی با پیروزی طبقه مرفعی خاتمه و بالنتیجه باعث برقراری سیستم جدید اقتصادی و سازمان نوین اجتماعی میشود (و این چیز است که اگر جنگ داخلی شرایط لازمه را در خود مستتر داشته باشد بدون شك موقتی بتحصول آن خواهد شد).

یا ۳- جنگ داخلی منتج بتجربه همیشگی اراضی منقسمه بین دو نیروی مبارز يك کشور و بالنتیجه در هر منطقه یکنوع حکومت برقرار میشود. این قضیه در موقعی روی داده (یا خواهد داد) که ۱- تکامل اقتصادی در دو منطقه مزبور بکلی نامتساوی و غیر متعادل باشد (و در اینصورت در يك منطقه سیستم اقتصادی جدید و متری حکمفرما و با تمام مظاهر خود شروع بع تکامل میکند و در منطقه دیگر سیستم اقتصادی بحالت سابتی مانده و به نتیجه يك سرزمین عقب مانده ای تبدیل میگردد) ۲- مناطق مزبور از نظر ملیت کاملاً متفاوت باشند (که در چنین موردی نوع حکومت آنها بسته بکیفیت طبقه قیام کننده میباشد).

بطور خلاصه باید گفت که در جنگهای داخلی سازمان و تشکیلات اجتماعی نیروهای نظامی متخاصمین متدوئاکتیک جنگی این نیروها از جمله عواملی هستند که جنبه آنها نه تنها وابسته بخصوصیات اجتماعی طبقه ایست که صف متری و انقلابی جنگ داخلی را تشکیل میدهد بلکه مربوط بهکیفیت آن پایه های اجتماعی است که عامل موثر جنگ داخلی بوده و در حین این جنگ بر نیروهای متخاصم متقابلاً تاثیر مینماید.

۹- تکامل سرمایه داری جبراً منتهی بجنگ داخلی میگردد

در اجتماع سرمایه داری (بخصوص در مرحله امپریالیسم) در نتیجه بروز جنگهای متناوب و طولانی جنگهای داخلی شرایط مخصوصی پیدا میکند بدینمعنی که از یکطرف تضاد شدید نیروهای مولد با روابط تولیدی شرایط را برای رشد پرولتاریا و نفوذ ایدئوژی انقلابی در افراد این طبقه کاملاً آماده مینماید و از طرف دیگر جنگهای امپریالیستی (که معلول تشدید و تکامل همین تضاد است) باعث ضعف جبهه داخلی و خارجی کشورهای سرمایه داری گردیده و

پیروزی سوسیالیسم را در يك کشور واحد سرمایه‌داری امکان‌پذیر میگرداند. ولی انقلاب سوسیالیستی که عامل سقوط بورژوازی و پیروزی سوسیالیسم و شرط برقراری سیستم سوسیالیستی تولید و عملی کردن فرمانروایی پرولتاریا میباشد بطور قطع و اجتناب‌ناپذیر يك جنگ داخلی شدید و نسبتاً طولانی را با خود ایجاد میکند. چرا؟

برای اینکه بورژوازی شکست خورده برای بقای فرمانروایی سیاسی خود از عقی ماندگی توده‌های غیر متشکل و کمک‌های مسلحانه خارجی حداکثر استفاده را نموده و در راه این منظور از هیچ عمل پست و تهمت و افترای ننگینی خودداری نخواهد کرد.

لنین ضمن اشاره باین حقیقت محرز که «سیر تکاملی اجتماع سرمایه‌داری بطور قطع بانقلاب پرولتری و برقراری اجتماع سوسیالیستی منجر میگردد» مینویسد «از نقطه نظر سیر مرفی تکامل از نقطه نظر طبقه پیشرو فقط جنگ بر علیه بورژوازی است که میتوان آنرا بطور ابژکتیف در برابر جنگ امپریالیستی بورژوازی در برابر جنگ مرحله عالی تکامل سرمایه‌داری است که پرولتاریا برای تحصیل حکومت بر علیه بورژوازی بآن متوسل میشود همان جنگ داخلی است که جنبش مرفی شدید بدون آن امکان‌پذیر نمیشد»

(لنین)

تبرستان
www.tabarestan.info

قسمت دوم
جنگ داخلی از نظر طبقات
جنگ داخلی طبقه روستا - جنگ داخلی بورژوازی -
جنگ داخلی پرولتاریا

۱- جنگ داخلی طبقه روستا

در متنوع‌ترین شرایط تاریخی در تمام رژیمهای اجتماعی و سیستمهای اقتصادی نهضت جنگی طبقه روستا بفرمهای گوناگون در صحنه جنگهای طبقاتی تظاهر کرده است.

۱- گاهی طبقه روستا نیز محرکه اصلی و صفوف مقدم جنگ داخلی را تشکیل میداده.

۲- زمانی جنگ داخلی این طبقه مانند يك جزئی از جنگ داخلی در سایر طبقات متظاهر میشده.

۳- در پاره‌ای مواقع دیده میشود که طبقه نامبرده با طبقات مختلفه و دستجات غیرمتجانس اجتماعی درآمیخته و بنابر شرایط اقتصادی خویش بنفع این و آن وارد صحنه جنگ داخلی گردیده است.

(مانند جنگ روستایی آلمان در ۵۲۵ نهضت روستایی انقلاب کبیر فرانسه جنبش روستایی در انقلاب ۱۹۰۵ و انقلاب کبیر روسیه)

چون در دوره فتوداليسم بخصوص در جنگهایی که بورژوازی برای متلاشی کردن سیستم اقتصادی فتودال نموده نهضت روستایی تاثیر مهمی در سرنوشت جنگهای داخلی داشته و اکثرا نیروی محرکه این جنگها را تشکیل میداده است لذا بحث خود را منحصر به تجزیه و تحلیل اوضاع اقتصادی و اجتماعی و چگونگی جنگ داخلی طبقه روستا (در این دوره) مینمایم.

اوضاع اجتماعی و اقتصادی استثمار شونده و استثمار کننده این دوره تقریباً بقرار زیر بوده است

۱- سینورها برای بالا بردن درآمدهای سرشار خود از شرایط اقتصادی جدید کاملاً استفاده نموده و ضمن تشدید استثمار و بیکاری روستاییان مفلوک (سرف‌ها): میکوشیدند از یکطرف بوسیله افزایش اقساط و اجاره خود امتیازات روستاییان نیمه آزاد را منهدم ساخته و آنها را بسرف تبدیل نمایند و از طرف دیگر بوسیله تمرکز و تصاحب ابرارهای حیاتی اقتصادیات روستایی زمین‌های عمومی را بلااستفاده گذارده و بدینطریق روستاییان آزاد را محدود و اراضی آنرا تصاحب کنند.

۲- سینورها با تمام قوا سعی میکردند با استفاده کامل از حقوق فئودالی خود ترقی اقتصادیات روستایی کشاورزان ثروتمند را متوقف و آنرا تحت‌اشعاع ترقی اقتصادیات روستایی خود قرار دهند.

۳- رشد روابط تجارتي و پولی و بتدیل زمین بکالا از یکطرف ترقی مانوفاکتورهای فئودال از طرف دیگر طبقه روستا را مندرجا بدو دسته

۱- ثروتمندان و سرمایه‌داران دهات که پایای ترقی مانوفاکتورهای فئودال و رشد بورژوازی شهری رو بتجزیه و تحلیل میرفت.

۲- فقیران دهات که مترادف با ورشکست شدن دسته اول بر عده آنها افزوده‌تر میشد.

تقسیم و تضاد این دو طبقه را تشدید میکرد.

۴- روستاییان منلوك و نیمه آزاد (و حتی در يك مرحله معینی از تکامل فئودالیسم) اکثر روستاییان آزاد در نتیجه محرومیت‌های سیاسی و نداشتن

وسایل تولید از چهار سمت (۱- استثمار روزافزون سینورهای فئودال ۲-

فشار طاقت‌فرسای سرمایه‌داران شهری ۳- تحمیلات مامورین دولتی بنام اخذ

مالیتهای روزافزون ۴- اخاذیهای جابرانه کلیساهای محلی) تحت فشار

تحمل ناپذیری قرار گرفته و در شرایط فوق‌العاده سختی زندگی می‌کردند.

کیفیت و نتیجه جنگهای داخلی روستایی این دوره را میتوان از خصوصیات چهارگانه زیر درك نمود

۱- روابط روستاییان محلی در جریان کار و تولید محدود و ضعیف بود.

۲- برای برقراری ارتباط نزدیک بین روستاییان نقاط مختلفه يك کشور پایه‌های تولیدی بحد لزوم ایجاد نشده بود.

۳- بین افراد طبقه روستا از نظر (روابط داخلی طبقاتی) تضادهای نسبی شدیدی وجود داشت.

۴- در نتیجه نقایص اقتصادی و اجتماعی نه تنها بین تمام دستجات این طبقه نه تنها بین کلیه روستاییان يك کشور هماهنگی و صمیمیت کامل وجود نداشت بلکه حتی در بین روستاییان محلی هم اشتراك منافع و بالنتیجه اتحاد و وحدت جدی طبقاتی نمیتوانست وجود خارجی پیدا کند.

خصوصیات چهارگانه بالا باعث شده بود که مبارزات و نهضت‌های روستایی در تمام ادوار تاریخی قرن ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ مستقل از یکدیگر و بطور جداگانه شروع گردد. جنبشهای انقلابی روستاییان اروپای غربی که از اواخر قرن ۱۵ با سوزاندن قصرهای اشرافی - کشتن اشراف و استتکاف از انجام اوامر سینورها آغاز شد در سال ۱۵۲۵ بجنگ کبیر روستایی منتهی گردید.

در این جنگ که بیش از دو سوم آلمان را فرا گرفت نه تنها تمام افراد طبقه روستا (از متمول گرفته تا فیر) شرکت نمودند بلکه عناصر ناراضی بورژوازی و کارگران شهری نیز (که در صنایع فتودال مشغول کار بوده و پایه‌های طبقه پرولتاریای فعلی را تشکیل می‌داد) بقیام‌کنندگان پیوستند.

اوضاع نظامی و کتیک جنگی مبارزین این دوره بقرار زیر بود:

۱- اسلحه گرم بطور کلی (چه از نظر کیفی و چه از نظر کمی) باندازه‌ای ترقی نکرده بود که نقش مهم و موثری در جنگ داخلی بازی کند.

۲- داشتن و حمل اسلحه سرد که موثرترین اسلحه جنگ را تشکیل میداد برای تمام افراد آزاد و مجاز بود و ساختن آنها نیز هیچگونه اشکالی در برنداشت.

۳- ارتش سینورهای فتودال از حیث عده محدود و از نظر فرماندهی نیز دارای سازمان واحدی نبود و بیشتر افراد آنرا مزدوران شهری و دهاتی تشکیل میداد.

۴- قسمتی از افراد طبقه روستا بفنون جنگی عصر خود آشنا و بخوبی میتوانستند در مقابل افراد ارتش فتودال عرض اندام نمایند.

۵- اسلحه مبارزین کماویفا یکسان و یکنواخت بود.

۶- تضادهای خانوادگی و تناقضاتی که در بین اشراف فتودال وجود داشت اغلب منتهی بجنگ داخلی طبقاتی بین آنها میشد تکرار این جنگها از یکطرف جبهه فتودالها را ضعیف مینمود و از طرف دیگر اشراف فراری و ناراضی را بطرفداری از روستاییان وارد عمل میکرد.

ولی همانطور که میدانیم جنگ کبیر روستایی قره ۱۶ با وجود شرایط مناسب و مثبت بالا معهذ دچار شکست شد علاوه بر سرملیکه در بالا تحت عنوان (خصوصیات چهارگانه) شرح داده شد علت شکست طبقه روستا قبل از هرچیز معلول این بوده که

۱- فقدان اشتراك منافع در بین افراد روستا موجب بروز اختلافات تاکتیکی آنها میشد.

۲- بواسطه نبودن مراکز فرماندهی قسمت اعظم واحدهای مسلح این طبقه بنا بمیل و اراده خود در صحنه عملیات جنگی شرکت مینمودند و بهمین جهت نه تنها غالبا نقاط مهم استراتژیکی را از دست داده و محاصره میشدند بلکه در ضمن حمله نیز با سایر جنگجویان طبقه خود اصطکاک نظر پیدا کرده و بمشاجره و حتی مبارزه میپرداخت.

۳- بورژوازی که تازه ترقی خود را شروع کرده بود ابتدا نسبت بنهضت انقلابی و جنگ داخلی طبقه روستا اظهار همدردی مینمود ولی در مرحله نهایی روی شرایط اقتصادی تغییر رای داده و تقریبا در صف مخالفین نهضت درآمد.

۴- ضعف اقتصادی و سیاسی نطفه‌های اولیه پرولتاریا که در تعرضات انقلابی خود غالبا رل دنباله‌داری را در طبقه روستا بازی میکرد باین دسته اجازه نمیداد که در نهضت روستایی نقش موثری بازی نماید.
بعبارت ساده‌تر

آنقدر که پراکندگی سازمانی و اختلاف نظر طبقه روستا در شکست این طبقه موثر بود اقدامات و حملات سینورهای فتودال تاثیری نداشت.

نهضت روستایی پوگاچف (که در سال ۱۷۷۴-۱۷۷۳ در جنوب روسیه

(قسمت اورال و ولگا) شروع و تمام نقاطی را که شرایط اقتصادی آنها برای رشد نهضت مساعد بود فراگرفت) در ردیف جنگهای داخلی درجه اول بشمار میرود.

از عناصریکه در این نهضت شرکت و نقش نسبتاً مهمی در جریان جنگ داخلی بازی کردند قزاقهای اورال و کارگران کارخانجات جنوبی این منطقه را میتوان نامبرد. کارگران و قزاقهای قیام کننده هسته مرکزی قیام بوگایف را تشکیل داده و ضمن منظم کردن سازمانهای نظامی احتیاجات جنگی این قیام را نیز کاملاً تامین میکردند. رابطه مستقیم قیام کنندگان با کارخانجات فلزکاری تهیه مواد جنگی این قیام را نیز کاملاً تامین میکردند. رابطه مستقیم قیام کنندگان با کارخانجات فلزکاری تهیه مواد جنگی و تویهای بزرگ را برای انقلابیون تسهیل نمود بطوریکه در بعضی نقاط اسلحه توده‌های اخیر کیفو کما بر سلاحهای نیروی دولتی برتری پیدا میکرد. قیام بوگایف با سوزاندن قصرهای اشراف و ویران نمودن املاک آنان شروع و در مرحله بدوی موفقیت کاملی

پیدا کرد زیرا در اندک مدتی توانست نیروهای دولتی را یکی پس از دیگری متواری و بسوی قفقاز و نیرنی گرود و مسکو پیشرفت نماید. موفقیت درخشان انقلابیون جنب و جوش شدیدی در بین توده‌های تمام روسیه پدید آورد بطوریکه هر روز توده‌های انبوه‌تری بنیروی بوگایف افزوده میشد و عده بیشتری از قوای دولتی به انقلابیون میپیوست.

ولی این قیام نیز بدون اینکه بتواند هدف خود را عملی و اصول مملو کیت روستاییان را ملغی سازد متلاشی شد اگر از اختلافات فنی و تناقضات نسبی طبقاتی شرکت کنندگان بگذریم و خطبهای تاکتیکی فرماندهی قیام را نادیده بگیریم علل شکست نهضت بوگایف هم مانند عللی بود که در ۱۵۲۵ عوامل شکست جنگ کبیر روستایی آلمان را تشکیل میداد.

خلاصه

تمام این جریانات نشانه‌های بارزی است که از فقدان برنامه و وحدت تاکتیکی از فقدان اشتراك منافع و ارتباط طبقاتی از فقدان روابط محکم و صمیمیت افراد طبقه روستا حکایت میکند.

شکست قیامهای طبقه روستا در ۱۵۲۵ و ۱۷۷۴ نشان میدهد که اختلافات داخلی این طبقه بزرگترین مانع پیروزی روستاییان را در جنگهای داخلی تشکیل میدهد.

انقلابات قرن نوزدهم فرانسه و قرن بیستم روسیه ثابت کرد که طبقه روستا فقط هنگامی میتواند در جنگهای داخلی پیروز شود که بعنوان کمک و متحد طبقه مرفعی داخل عملیات شده و تحت رهبری طبقه اخیر قرار گیرد. جنگ داخلی ۱۹۱۸-۱۹۲۱ روسیه یکبار دیگر پیشبینیهای علمی مارکس و گفتههای انگلیس و لینن را مبتنی بر اینکه (طبقه روستا فقط برهبری طبقه مرفعی میتواند منافع طبقاتی خود را تامین و تحصیل نمایند) تایید و مدلل نمود که اتحاد طبقاتی روستا و کارگری یکی از شرایط اصلی پیروزی نهایی این دو طبقه میباشد و تحکیم این اتحاد عالم مهمی است که در آزادی نهایی تودههای زحمتکش از چنگال طبقات استثمار کننده نقش اساسی بازی میکند.

۲- جنگ داخلی بورژوازی

بورژوازی مرفعی که از هسته اجتماع فئودال خارج و در دامن این طبقه پرورش یافته است در يك مرحله از تکامل خود (یعنی در هنگامیکه تضاد بین نیروی مولده جدید و روابط تولیدی فئودال مانع از ترقی بورژوازی میشد) مجبور گردد بمنظور انهدام فرمانفرمائی اجتماع فئودال و لغو امتیازات این رژیم بمنظور برطرف کردن موانعی که در راه تکامل روابط تولیدی سرمایه‌داری وجود داشت علناً قیام نموده و بر علیه اربابهای فئودال بجنگهای داخلی توسل جوید.

از یکطرف علاوه بر بورژوازی تمام طبقات ستمکش و از روستا و پیشه‌ور گرفته تا صنعتگر و تاجر جزء) در الغاء مقررات فئودال جداً ذینفع و ذیعلاقه بودند از طرف دیگر خود بورژوازی (که در آنموقع هم شامل يك اقلیت معدودی بود) آنقدر قدرت نداشت که بتنهایی در برابر سینورهای فئودال صف‌آرایی نموده و دشمن طبقاتی خود را معدوم سازد.

عدم توانایی بورژوازی در مقابل فئودالها باعث شد که دست این طبقه برای اتحاد و اتفاق بسوی توده‌های زحمتکش دراز و بوسیله انتخاب ایده مجلس

شورای ملی و مجلس سنا (که نسبت باصول استبدادی فنودال برای طبقات پایین سودمندتر و مرفقی‌تر بود) توجه آنها را بمبارزه علنی و مسلحانه جلب نماید.

شرایط اقتصادی و اجتماعی فنودال به بورژوازی امکان داد که در مبارزات خود از پشتیبانی تمام طبقات کثیرالعهده اجتماعی برخوردار شود و اروپا سرعت مواضع حساس سینورها را تصرف کند.

ولی بورژوازی با تمام مظاهر ترقیخواهانه خود يك طبقه (استثمار کننده) ای بیش نبود و بهمین جهت نمیتوانست تا آخرین مرحله عمل خود از پشتیبانی طبقات استثمار شونده برخوردار شود و چون تقسیم حکومت سیاسی نیز با منافع اقتصادی بورژوازی تباین داشت لذا این طبقه با هرگونه ترقی سیاسی طبقات دیگر (که ممکن بود منتهی بعمل تقسیم قدرت دولتی گردد) مخالفت میکرد.

بدینجهت کمک عملی توده‌های استثمار شونده از یکطرف باعث پیروزی سیاسی و اقتصادی بورژوازی میگردد ولی از طرف دیگر حصول مقاصد و هدفهای اصلی را برای این طبقه دچار اشکال میساخت و فعالیت ضد فنودالی آنها در کشاقوس تناقضات طبقاتی میانداخت زیرا متحدین بورژوازی در حین مبارزه خود از حدودی که سرمایه‌داری برای آنها قائل شده بود فراتر رفته سعی خود را بحل و فصل منافع طبقاتی خویش مصروف و بدون اینکه اساس فنودالیسم را ریشه کن نمایند از استراتژی انقلابی خود منحرف گردد.

تاکتیک ننگین سازشکاری (بورژوازی برای رهایی از رادیکالیسم متحدین اساسی خود بدان متوسل میشود) معرف این حقیقت محرز است که سرمایه‌داری نه تنها قادر نیست به تنهایی شرایطی را که با منافع او متضاد میباشد منهدم سازد بلکه (همان طوریکه بعدا خواهیم دید) در يك مرحله از تکامل خود جبرا با دشمنان طبقاتی خود ائتلاف نموده و جبهه واحدی را در برابر طبقات استثمار شونده تشکیل میدهد.

بنابراین روستا و خرده بورژوازا در همان دوره‌های اولیه تکامل کاپیتالیسم مجبور میشوند ضمن مبارزه با خصم دیرین خود (سینورهای فنودال) برضد

بورژوازی نیز قیام نماید.

ضمناً بایستی در نظر داشت که تناقضات حاصله در شرایط مبارزاتی بورژوازی و سازشکاری سرمایه‌داران صنعتی با اربابهای فئودال در جنبه‌های انقلاب و جنگ داخلی بورژوازی چندان تغییری نمیدهد و در عملی کردن منظور این طبقه یعنی (مرتفع اختن مواضع تکامل سرمایه‌داری) نقش مهمی بازی نمیکند زیرا تمام توده‌ها و طبقات استثمارشونده و مرفعی در تکامل سرمایه‌داری کاملاً ذینفع میباشند و برای تسریع این قضیه از هیچگونه مساعدت و کوششی کوتاهی نمیکند.

ترقی سرمایه‌داری نیز بنوبه خود بر جنگ داخلی این طبقه متقابلاً تاثیر میکند دولت بورژوازی فقط وقتی میتواند شرایط را کاملاً برای توسعه اقتصادیات ملی و بسط تقسیم اجتماعی کار مستعد سازد که در سرزمینهای وسیعتری نفوذ نماید مسئله اخیر نیز میسر نخواهد بود مگر هنگامیکه پراکندگی ارضی زمان فئودال بکلی معدوم گردد.

بنابراین اگر در یکمرحله از تکامل فئودالیسم شرایط اقتصادی طوری بود که طبقه روستا نمیتوانست جنگ داخلی خود را از صورت محلی خارج نماید برعکس در مرحله دیگر فئودالیسم در مرحله‌ای که رژیم فئودال دوره احتضار خود را طی میکند) اوضاع طوری تغییر پیدا مینماید که مبارزات طبقاتی از حال پراکندگی خارج و جبراً جنبه (ملی) بخود میگیرد.

(جنگ داخلی بورژوازی بخصوص در موقعی کاملاً بفرم (ملی) تظاهر میکند که اراضی مورد لزوم تکامل بورژوازی تحت نفوذ چند دولت مختلف قرار داشته باشد).

.....

مهمترین جنگهای داخلی بورژوازی بترتیب عبارتند از
- جنگ داخلی اسپانیا

ابتدایی‌ترین جنگ داخلی ملی بورژوازی جنگیست که مدت چهل سال (۱۶۰۹ - ۱۵۶۸) بین هلندیها Netherlands (که مرفعی‌ترین بورژوازی آن عنصر اروپا بود) و سلطنت اسپانیا (که قویترین دولت فئودال آنزمان بشمار میرفت)، جریان یافت. عملیات پارتیزانی که از سال ۱۵۶۸ بین نیروهای

متضاد بالا شروع شد متدرجا تمام نقاط اسپانیا را فراگرفت و بیک جنگ بزرگ داخلی مبدل گردید.

در اینموقع از یکطرف ایدئولوژی مرفقی بورژوازی نمیتوانست در نقاط جنوبی اسپانیا (که تحت تسلط فنودالیسم نیرومند محلی قرار داشت) بطور حساسی موثر واقع شود و از طرف دیگر نهضت کارگری و جنبشهای دموکراتیک کارگران روزبروز وسیعتر میشد و برای بورژوازی صنعتی ایالات جنوبی اسپانیا تولید هراس و وحشت مینمود. در نتیجه حکمفرمایی این شرایط متناقض (و منفی) جنگ داخلی اسپانیا با فتح دولت فنودال این شکستور پایان رسید.

نتیجه جنگ داخلی اسپانیا این شد که بورژوازی نقاط شمالی این کشور (که مرکز انقلابیون و صحنه عملیات جنگی آنها شده بود) روابط نزدیکی با یکدیگر برقرار و دولت مستقلی را تشکیل دهند و با کمک کشورهای خارجی ارتش منظم و نیروی دریایی منظمی بوجود آورده و رویهمرفته جمهوری بورژوازی ممالك متحده را که امروز بنام (هلند) معروف است ایجاد نمایند. جنگ داخلی نیمه قرن ۱۶ اسپانیا در مرحله نهایی بفرم جنگ مذهبی تظاهر نمود زیرا فنودالها برای شکست دشمن و قوی و نیرومند خود از تبلیغات مذهبی استفاده کامل نموده و برای تحریک تودههای عقب مانده (کلیسا) را مانند حربه اصلی خود وارد صحنه عملیات کرد.

۲- جنگ داخلی انگلستان

جنگی که در حین انقلاب کبیر انگلستان بین (شاه) و (پارلمان) درگرفت یکی از مهمترین جنگهای داخلی بورژوازی بشمار میرود.

در این جنگ (که در سال ۱۶۴۲ ابتدا از طرف پادشاه شروع شد) پارلمان انقلابی موفق گردید با استفاده از شرایط مناسب اقتصادی زمام امور را از دست سلطنت استبدادی گرفته و آپارات کهنه دولتی را بنفع خود وارد جریان نماید.

گرچه در بدو عمل ارتش شاه چه از نظر کادر افسری و چه از نظر سوارنظام بر ارتش انقلابیون برتری کامل داشت ولی در سال ۱۶۴۵ بمناسبت تقویت

بورژوازی جزء در نتیجه رفومی که کرومول در ارتش بعمل آورد قسمتهای نظامی شاه برتری خود را از دست داده و دچار شکست فاحشی گردیدند. در این جنگ ملاکین بورژوازی و تجار عهده‌دار (رهبری) نیروهای انقلابی بودند این دو طبقه در نخستین سالهای جنگ داخلی اکثریت پارلمان را در دست گرفته و متفقا (در حالیکه اسما حکومت شاهی را برسمیت شناخته و نسبت به سلطنت با نظر موافق تظاهر میکردند) با شدیدترین وجهی بر علیه شاه مبارزه و بالاخره در سال ۱۶۴۵ موفق شدند منظور خویش را عملی و دشمن خود را خلع نمایند.

جنگ داخلی بورژوازی انگلستان با تار و مار شدن روابلیستها (سلطنت طلبان) و تسخیر اسکاتلند (که رل مهمی در جریان جنگ داخلی انگلستان بازی کرده بود) و تصرف ایرلند (که مجبور شد برای جبران غرامت جنگ داخلی قسمت مهمی از ساکنین خود را بدون زمین بگذارد) خاتمه پذیرفت. این جنگ نیز مانند جنگ داخلی اسپانیا در جریان عمل به فرم مذهبی ظاهر شد.

۳- جنگ داخلی فرانسه

جنگ داخلی بورژوازی در دوران انقلاب کبیر فرانسه با طرز روشنی صفات و خصوصیات خود را روشن ساخت.

در اولین مرحله این جنگ صفوف متنوع بورژوازی در نتیجه صمیمیت و وحدت کامل توانستند در مقابل دشمنان قوی و متعدد خود (سلطنت استبدادی اشراف و درباریان مداخله کنندگان خارجی) جبهه نیرومندی بوجود آورد و با نهایت شدت مشغول نبرد گردند. ولی هرچه بر شدت و وسعت انقلاب افزوده میشد اختلافات طبقاتی جبهه انقلابیون نمودارتر و تزلزل آنها بیشتر میگردد بطوریکه در يك مرحله از تکامل انقلاب منافع اقتصادی و سیاسی بورژوازی بزرگ کاملاً بخطر افتاد و بالنتیجه این طبقه در جزو صفوف ضدانقلابیون قرار گرفت.

جنگی که در حین انقلاب کبیر فرانسه بر علیه دستجات ضد انقلابی شروع گردید از دو راه توسعه پیدا نمود.

یکی بوسیله قیامهای توده‌ای و دیگری در نتیجه مبارزه بورژوازی جزء با

ضدانقلابیون.

از یکطرف قیامهای مسلحانه‌ایکه کارگران و بورژوازی جزء (که در جریان تولید با هم نزدیک و متحد شده بودند) بر علیه دولت شروع نمودند و کوششهای پرزد و خوردی که این دستجات برای تغییر دولت از خودشان نشان داند باعث شد که جنگ داخلی بورژوازی عمیقاً وسیع شده و بورژوازی بفاصله نزدیکی از حکومت سیاسی قرار گیرد. مثلاً

در ۱۰ اوت ۱۷۰۲ بورژوازی جزء پاریس موفق گردید با کمک کارگران انجمن شهر محل را منحل و تشکیلات خود را بفرم (کمون انقلابی) جانشین آن نموده و ایده جمهوری را انتخاب کند.

از طرف دیگر نزدیکی بورژوازی جزء بحکومت سیاسی منافع بورژوازی بزرگ صنعتی و تجارتی را سخت مورد تهدید قرار داد و موجب گردید که این دو دسته با سلطنت طلبان و اشراف و روحانیون متحداً جبهه نیرومندی را در مقابل حریف فاتح خود تشکیل بدهند.

بالاخره در سال ۱۷۹۳ قریب شصت نفر از ۸۰ نفر نمایندگان پارلمان فرانسه اعتصاب نموده و توانستند با کمک جدی واحدهای نظامی انقلابیون جنگ داخلی را با پیروزی خود خاتمه بدهند.

یکی از عملیاتی که در پیروزی انقلابیون و فتح جنگ داخلی بورژوازی نقش مهمی بازی نمود (ترور) بود که بورژوازی جزء توانست با نظم و انتظام صحیحی بر علیه متنفذین بزرگ و اشرافیون درباری از آن استفاده کامل نماید.

ارتش انقلابی فرانسه پس از قلع و قمع نیروهای ضدانقلابی داخلی عملیات خود را وسعت داد و بر علیه بلوکهای خارجی (که در جریان جنگ داخلی با ضد انقلابیون تشریک مساعی مینمودند) وارد جنگ گردید و موفق شد سرزمینهای جدیدی را اشغال و مقامات فتوئدالی را در آنها لغو و رژیم جمهوری را استوار سازد.

بدینطریق جنگ داخلی انقلاب کبیر فرانسه نه تنها اولین جنگی بود که بورژوازی در آن موفقیت کامل حاصل نمود بلکه نخستین جنگی بود که دامنه آن از حدود داخلی يك کشور خارج و جنبه بین‌المللی بخود گرفت. لنین در

اینمورد مینویسد.

«هنگامیکه ناپلئون بوسیله اسکرت بعضی از کشورهای ملی و بزرگ و قابل سکنی اروپا که از مدتها پیش بهم پیوسته بودند امپراطوری فرانسه را تشکیل داد در آنموقع از جنگهای ملی فرانسه جنگهای امپریالیستی نتیجه شد و جنگهای اخیر نیز بنوبه خود باعث ایجاد جنگهای آزادخواهانه بر علیه امپریالیسم ناپلئون گردید.»

پیروزی جنگ داخلی بورژوازی فرانسه قبل از هرچیز معلول از کانیزاسیون ارتش انقلابی و عملیات این ارتش بود.

تجربه انقلاب بزرگ فرانسه برای نخستین بار ثابت کرد که ارتشهای مزدور فتودال نمیتوانند برای حکومت انقلابی بورژوازی نقطه اتکایی احداث نمایند زیرا کادرهای افسری اینگونه ارتشها از اشرافیون و درباریان تشکیل میشد و بهمین جهت ممکن بود در همان حینسی که بورژوازی بزرگ بصفوف ضدانقلابیون پیوسته و دستجات دمکراتیک نزدیک حکومت سیاسی میرسند خیانت نموده و برای حفظ نفع طبقاتی خود بر علیه انقلابیون قیام کند (مانند خیانت لافیت و دوموریه).

اساسا در جلو ارتش انقلابی قبل از هرچیز دو ماموریت مهم قرار دارد یکی حفظ نیروهای انقلابی از تعرضات ناگهانی قوای مسلح ضدانقلابیون دومی - تامین منافع اصل و پیروزی اصلی دستجات مترقی.

در جنگهایی که بورژوازی مترقی بر علیه فتودالها و متحدین خارجی آنها مینمود و اغلب در زیر لوای «میهنپرستی» و «حفظ وطن» صورت میگرفت ارتش قدیم و سربازان مزدور بدرد نمیخورند و روی همین اصل بورژوازی فرانسه در جریان انقلاب تصمیم گرفت تشکیل واحدهای نظامی خود را براساس داوطلبین آغاز نماید و با وضع قوانین نظام وظیفه صفوف جنگی خود را تکمیل و وسعت دهد.

بورژوازی برعکس فتودال که کادرهای افسری ارتش خود را منحصر باشرافزادگان و درباریان نموده بود تصمیم گرفت درهای فرماندهی را بروی کلیه طبقات باز نموده و رسیدن بمقام افسری را مستلزم طی مراحل مختلفه خدمتی بکند:

اجرای قوانین نظام وظیفه به بورژوازی امکان داد که ارتش خود را تا ۸۰۰ هزار نفر تحت السلاح بالا ببرد و از این حیث رکورد کمی تمام فرمهای ارتشی قبل از خود را شکسته و بر ارتشهای معاصر نیز برتری کامل حاصل نماید. ارتش انقلابی بورژوازی فرانسه که از لحاظ کمیت بمراتب از ارتش حریف بزرگتر بود موفق شد از نقطه نظر تاکتیک و استراژی نیز خصم خویش رجحان پیدا کند و با استفاده از تفوق کمی مواضع انقلابیون را یکی پس از دیگری تصرف نماید.

.....

هرچه بقرن بیستم نزدیکتر میشویم بهمان نسبت جنگهای داخلی بورژوازی علیرغم میل این طبقه بیشتر جنبه رادیکال بخود میگیرد زیرا خطر رسیدن دستجات خرده بورژوازی به دستگاه دولتی شدیدتر میشود بخصوص از ربع چهارم قرن نوزدهم بعد از یکطرف توسعه نهضت انقلابی کارگران که سعی میکنند ضمن انجام انقلاب بورژوازی مسائل طبقاتی مختصه بخود را نیز حل کنند و از طرف دیگر تضاد آشتی ناپذیری که بین منافع پرولتاریا و بورژوازی وجود دارد باعث شده است که بورژوازی تمام صفات انقلابی خود را از دست بدهد.

در قرن بیستم هرگونه «آزادی» بورژوازی بوسیله طبقه کارگر عملی میشود. ولی «قانون مبارزه» پرولتاریا مجبور میکند که در ضمن باز کردن راه ترقی بعدی سرمایه داری بمحض تغییر تاکتیک بورژوازی اسلحه خود را بر علیه این طبقه بکار اندازد. (حتی در تاریخ انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه نیز وقوع این قضیه بطور روشنی نمایان و هویدا است).

امروز بورژوازی اتحاد با دستجات فتودال اتحاد مالکین و صاحبان زمین را بر جنگ داخلی ترجیح میدهد. برای همین است که ما مشاهده میکنیم در کشورهای سرمایه داری فتودالهای قرن بیستم مترادف با بورژوازی خودنمایی کرده و چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی نقش مهمی در جریان امور بازی میکنند.

اگر تاریخ انقلابات بورژوازی را ورق بزنیم بطور وضوح خواهیم دید که هرچه کشورهای سرمایه داری دیرتر صحنه انقلاب بورژوازی واقع شده اند

بهمان ترتیب بورژوازی بیشتر خود را از انقلاب طبقاتی دورتر کرده و بالنتیجه نقش کم اهمیت‌تری را در انهدام آثار فتودال و جنگ داخلی بورژوازی بازی نموده است.

برای نمونه انقلاب بورژوازی ۱۹۰۵ روسیه را مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهم. در این انقلاب از بدو شروع آن نقش رهبری بعهد پرولتاریا محول گردید و یا اینکه انقلاب بورژوازی روسیه (مانند هر انقلاب بورژوازی دیگری که روی داده یا میدهد) بمنزله یکی از عوامل اساسی تکامل سرمایه‌داری بشمار میرفت معهذا همانطوریکه لنین تشریح نموده این انقلاب برای پرولتاریا بمراتب لازمتر و سودمندتر بود تا برای بورژوازی.

لنین در «تاکتیکهای دوگانه» متذکر میشود که بورژوازی مایل نیست انقلاب او تمام آثار و بقایای فتودال را معدوم کند زیرا وجود بعضی از این آثار ارتجاعی (بخصوص سلطنت و ارتش دائمی) میتواند در مبارزه ضد پرولتری سنگرهای خوبی برای بورژوازی درست نماید.

بورژوازی کنونی مایل است انقلاب طبقاتیش تا پایان ادامه پیدا نکند مایل است عمل تحول سازمانهای سابق بسازمانهای بورژوا - دمکراتیک با کندی انجام یابد مایل است از طریق رفورم مقاصد نهایی خود را عملی سازد تا در ضمن بتواند نهضت انقلابی کارگر را بموانع گوناگون دچار سازد.

چرا بورژوازی کنونی از اصول کهنه سلطنتی پشتیبانی میکند؟

برای اینکه در موقع مبارزه حیاتی خود این اصل ارتجاعی این فاضل متعفن فتودال را بر علیه پرولتاریا بکار ببرد. امروز ما با کمال وضوح میبینیم که سلطنت در کند کردن نهضت کارگری چه نقش مهمی بازی میکند و چگونه با کمک طبقات ارتجاعی داخلی و خارجی در خفه کردن جنبش آزادیخواهانه توده‌ها سعی و اهتمام مینماید.

همین حقایق بود که بلشویکها را واداشت ثنوری رهبری پرولتاریا در انقلاب بورژوازی را انتخاب و برعکس ثنوری منشویکها را تایید نماید که پرولتاریا بایستی انقلاب بورژوازی را با کمک طبقه روستا شروع و در تمام مدت انقلاب رل (رهبری) را برای خود محفوظ دارد.

شکست انقلاب بورژوازی ۱۹۰۵ روسیه آنطوریکه منشویکها عقیده داشتند

معلول آن نبود «که بورژوازی نقش» رهبر را تا انقلاب بازی نکرد» بلکه دلیل این شکست را قبل از هر چیز بایستی در تاکتیک پرولتاریای روسیه جستجو نمود. بایستی این حقیقت محرز را فراموش نکرد که «نبودن يك حزب كاملا پرولتری و انقلابی و فقدان اتحاد كامل بين روستا و كارگر از جمله عواملی بود که پایه‌های اولیه شکست پرولتاریای روسیه را در ۱۹۰۵ تشکیل میداد»

جنگ داخلی بورژوازی چین

نه تنها بورژوازی کشورهای مستقل بلکه بورژوازی کشورهای نیمه مستقل و مستعمره نیز در يك مرحله معینی از تكامل اقتصادی خودخواهی نخواهی پرچم جنبش داخلی را بر علیه فتودالیسم بلند میکند.

مشخصترین وجه امتیازی که بین جنگهای داخلی بورژوازی يك کشور مستقل و يك کشور نیمه مستعمره (یا مستعمره) وجود دارد مربوط بشرایط زمانی و مکانی میباشد. مثلاً

از کیطرف جنگهای داخلی بورژوازی کشورهای مستقل در نتیجه آزادی عمل بورژوازی داخلی خیلی زودتر از کشورهای نیمه مستقل (یا مستعمره) که تحت نفوذ بورژوازی بیگانه هستند شروع میشود زیرا جنگهای داخلی کشورهای نیمه مستقل (یا مستعمره) معمولاً هنگامی آغاز میگردد که شکورهای مستقل انقلاب بورژوازی خود را طی و کم و بیش مرحله بدوی سرمایه‌داری را گذرانده و سرگرم افکار و عملیات امپریالیستی هستند.

از طرف دیگر جنگهای داخلی کشورهای مستقل فقط بر علیه فتودالهای داخلی (و یا حداکثر) با فتودالهای خارجی صورت میگیرد حال آنکه بورژوازی کشورهای نیمه مستقل (یا مستعمره) مجبور است علاوه بر مبارزات سختی که بر علیه فتودالهای داخلی مینماید بر ضد امپریالیستهای خارجی هم (که در کشور آنها دارای منافع اقتصادی و سیاسی بوده و علناً بمدخله مسلحانه یا کمک عملی بفتودال‌های داخلی مبادرت میکنند) بجنگهای شدیدی متوسل شوند. انقلابی که در سالهای ۱۹۳۷-۱۹۲۵ سرزمین پهناور چین را بصحنه جنگ داخلی مبدل ساخت بطور وضوح خصوصیات و صفات جنگ داخلی بورژوازی يك کشور نیمه مستقل را در دوره امپریالیسم نشان میدهد.

گرچه انقلاب بورژوازی ۱۹۰۵ روسیه نیز در مرحله امپریالیستی بوقوع پیوست ولی چین برعکس روسیه از هر سو مورد فشار امپریالیسم خارجی واقع شده بود. در چین امپریالیسم دارای منافع سرشار اقتصادی و ارتباطی میباشد و به همین جهت ملت چین با صلح و صفا و حتی با جنگهای ضعیف غیر توده‌ای قادر نخواهد بود دست امپریالیستهای بیگانه را از غارت اموال سکنه خود کوتاه کند.

مظالم امپریالیسم در سالهای ۱۹۳۰-۱۹۲۰ باندازه‌ای شدید و وسیع بود که نه تنها تمام زحمتکشان و استثمار شونده‌گان چین پرچم انقلاب را بر فراز این کشور برافراشتند بلکه بورژوازی داخلی نیز تا يك مرحله معینی از انقلاب شعارهای ضد امپریالیستی بلکه بورژوازی داخلی نیز تا يك مرحله معینی از انقلاب شعارهای ضد امپریالیستی انتخاب و در جنگهای انقلابی و نهضت‌های آزادیخواهانه ملی بطور نزدیکی با توده‌های کارگر روستا (که هسته انقلابیون را تشکیل میدادند) همکاری و معاضدت میکرد.

جریان انقلاب و جنگ داخلی بورژوازی چین را میتوان از خلاصه زیر درك نمود. در ۳۰ مه ۱۹۲۵ در شانگهای توده‌های کارگر اعلام اعتصاب عمومی نموده و در دموستراسیونها بزرگ هدف نیروی دولتی واقع میشود در نتیجه تیراندازی بدمونستراسیون جنبش انقلابی سراسر چین را فرا میگیرد. در تابستان ۱۹۲۶ دولت ملی و انقلابی چین که در حیات (سن‌یات‌سن) در کانتن تشکیل شده بود موفق میشود با پشتیبانی عملی توده‌ها بعملیات جنگی دامنه‌داری بر علیه طبقات ضدانقلابی مبادرت ورزد و در این عملیات از کمک مادی و معنوی حزب کمونیست که قسمت مهمی از افراد زحمتکش چین را متشکل نموده بود برخوردار گردد.

ارتش انقلابیون در مدت کوتاهی مناطق مهم صنعتی چین مرکزی را متصرف و پس از اشغال چانشای اوخان نانکن در مارس س ۱۹۲۷ با کمک قیام پرولترهای شانگهای این شهر مهم را نیز تصرف در می‌آورد.

در مرحله بدوی این عملیات نه تنها کارگران و روستاییان بلکه بورژوازی جزء و قسمتی از بورژوازی بزرگ هم عملاً در جنبش انقلابی شرکت مینمایند (پیدایش حزب گمیدان که از نمایندگان کلیه طبقات بالا و پایین

چین متشکل شده بود. مظهر همکاری نزدیک عناصر مختلف چین در مرحله بدوی انقلاب میباشد.

در جریان انقلاب دستجات بورژوازی از وسعت جنبش انقلابی کارگران و روستاییان متوحش شده و با کودتایی که بتحرک امپریالیست‌های انگلیسی و ژاپنی در شانگهای کانتن و سایر مراکز حساس بر علیه انقلابیون مینماید خیانت جبران‌ناپذیری نسبت به پیروزی انقلاب مرتکب میگردد.

گرچه نتیجه این خیانت وظایف تاریخی انقلاب (یعنی رهایی ملت چین از مظالم امپریالیست‌های خارجی در هم شکنن رژیم فئودال کوتاه کردن میلیتاریست‌های داخلی از غارتگری توده‌ها) عملی نشد ولی این انقلاب باعث گردید که

۱- صدها میلیون توده‌های استثمار شونده و ستمکش چین که مدتهای مدید در خواب غفلت فرو رفته و با زور طبقه حاکمه داخلی منافع امپریالیسم خارجی را حفظ میکردند بیدار و متشکل شوند.

۲- ژنرالهای چینی که برای اشغال مقامات بالا به مزدوری بیگانه تن در داده بودند مفتضح و ماهیت آنان بر توده‌های آشکار گردید.

۳- نفوذ و جبهه ملی حزب کمونیست در بین توده‌ها وسیعتر و آشکارتر شود.

۴- شرایط برای توسعه قیام آزادیخواهانه ملی مناسب و راه ترقی انقلاب هموار گردید.

۵- ستمکشان هند و هندوچین بیدار و افکار آزادیخواهی در آنها تقویت شود جنگ داخلی بورژوازی چین باندازه‌ای توسعه یافت و تا حدی اهمیت پیدا کرد که امپریالیست‌های خارجی مجبور شدند علناً قوای مهمی در این کشور متمرکز و بدست میلیتاریست‌های داخلی و با کمک بورژوازی چین جبهه واحدی را در مقابل انقلابیون بوجود آورند مداخله کنندگان خارجی باین هم اکتفا نکرده و ضمن بمباران نانکن وار سال التیماتوم بحکومت ملی چین مستقیماً پیرو و کاسیون پرداخته و سفارت شوروی را در پکن مورد حمله هوایی قرار دادند عوامل زیر مهمترین علل شکست جنگ داخلی چین را تشکیل میدهد.

۱- کادرهای افسری و مراکز فرماندهی ارتش انقلابیون اکثراً از مالکین و

سرمایه‌داران بزرگ که اغلب آنها پس از قرار گرفتن بورژوازی در ردیف انقلابیون مرتکب خیانت شدند تشکیل شده بود.

۲- حزب گمیندان که نقش مهمی در انقلاب بازی میکرد از طبقات مختلفی متشکل و چون منافع متضادی را حفظ مینمود لذا نمیتوانست از وحدت نظر برخوردار گردد. تضاد طبقاتی اعضاء حزب مزبور پایای توسعه انقلاب آشکارتر شده و بالاخره منجر بانحلال آن گردید (توضیح اینکه ابتدا جناح راست و سپس سنتزالیستها و بالاخره قسمتی از جناح چپ حزب گمیندان بتدریج از حزب خارج و بصفوف ضد انقلابیون پیوستند)

۳- پایه‌های ارتش انقلابیون بر جنگجویان مزدور قرار داشت و با اینکه دولت اوخان کوشش زیادی در تغییر سازمان ارتش نمود معزدا موفق نشد نیروهای نظامی انقلابیون را براساس سربازان داوطلب و بسیج توده‌های جوان تشکیل دهد.

۴- در نتیجه مخالفت شدید حزب گمیندان تمام مجاهدات حزب کمونیست برای ایجاد هسته کارگری و روستایی در ارتش و تاسیس شوراهای سربازی و تشکیل يك هیئت مخصوص بفرم (کمیسر) مواجه با عدم موافقت شده. هـ خود حزب کمونیست نیز نتوانست آنطوریکه باید و شاید بتوسعه انقلاب فلاحی و کشاورزی کمک و معاضدت نماید.

۶- روستاییان و کارگران در نتیجه نواقص سازمانی فوق‌الذکر نتوانستند احتیاجات انقلاب را از نظر اقتصادیات روستایی و اقتصادیات جنگی برطرف نمایند

۷- در حساسترین مرحله جنگ داخلی ژنرال چانکایش ننگین‌ترین خیانتی را که تاریخ انقلاب آنرا فراموش نخواهد کرد نسبت به انقلابیون مرتکب شد و صفحات ننگینی در تاریخ حکومت ملی! فعلی بجای گذاشت.

هیچ فردی از افراد آزادیخواه چین تیربارانهای دستجمعی کمونیستها و کشتار بیرحمانه کارگران شانگهای و کانتن را فراموش نخواهند کرد و حملات وحشیانه ژنرالهای میهن‌پرست! این دولت را نسبت بقیام توده‌ای کانتن از یاد نخواهد برد.

پس از شکست انقلابیون نهضت کارگری از هم متلاشی شد حکومت

شوروی که از طرف توده‌های چین در نقاط مختلفه خایلین برقرار شده بود با اعمال سرنیزه و عملیات نظامی قلع و قمع گردید.

فرمانروایی امپریالیستهای خارجی با کمک ژنرالهای داخلی بر توده‌های ستمکش چین سایه افکند و درازاء این خوش خدمتی هر قطعه‌ای از سرزمین پهناور این کشور بین میلیتاریستهای چینی تقسیم شد.

پس از شکست نهضت توده‌های چین جنگ جدیدی در این کشور برپا گردید ولی این جنگ جنگی نبود که در پس جنبش آزادیخواهانه بوجود آید جنگی بود که بین ژنرالهای چینی (چانکایشک - فین یون سان - تان شن جی و غیره) که مدافع منافع کشورهای مختلفی (امریکا و ژاپن و انگلیس) بودند درگرفت. ژنرالهای مزبور که هر يك ضمن حفظ منافع طبقه حاکمه مربوط بخود از منافع امپریالیستها کشورهای مختلفی مدافعه مینمودند و بالتیجه بر مناطق مشخصی از چین حکمروایی میکردند بتحرک و کمک اربابان خارجی مملکت پرجمعیت و فقیر چین را عرضه زد و خردهای جاه طلبانه خود قرار دادند.

گرچه حکومت چانکایشک (که بیش از سایرین از الطاف امپریالیستهای امریکا برخوردار شده بود) توانست در مقابل انجام ماموریت‌های ملی! خود بر چین مسلط گردد ولی بطور قطع دیری نخواهد پایید که این حکومت پوشالی نیز مانند دستگاه پرابهت مادیت صددرصد ملی! خود را آشکار و درلا مقابل سیل نهضت توده‌های آزادیخواهان درهم خرد خواهد گردید.

مظالم شدید امپریالیستهای خارجی شدت عملیات پلیسی و میلیتاریستی حکومت ملی نزدیکیی روزافزون توده‌های کارگر و روستا بیداری ملت شرایط را برای انقلاب آزادیخواهانه ملی و رشد این انقلاب تا مرحله سوسیالیستی آماده نموده است.

«کلیه این حقایق معرف اینست که انقلاب چین خاموش نشده و زنده است» (استالین)*

آری «چین انقلابی برهبری پرولتاریای خود قوای خویشرا منظم میکند و به‌منظور آزادی خود بری مبارزه جدید قیام مینماید» (استالین) (همانجا)

جنگهای داخلی پرولتری

سابقا گفتیم که مبارزه طبقاتی پایای تکامل تضاد طبقاتی رشد نموده و در يك مرحله معینی منجر بانقلاب میگردد.

جنگهای داخلی پرولتری که آخرین مرحله ترقی مبارزه طبقاتی میباشد جنگی است که پرولتاریا در حین انقلاب سوسیالیستی و یا بلافاصله پس از انقلاب جبرا بدان میادرت نموده سعی میکند از طریق آن کلیه طبقات استثمار کننده را (از سرمایه دار صنعتی و بورژوازی روستایی گرفته تا مالک و کلیه آثار فرمانروایی فتودال) منهدم سازد.

برطرف کردن مقاومت طبقات فرمانفرما که بوسیله انقلاب سوسیالیستی واژگون میشوند حفظ و تحکیم فرمانروایی پرولتاریا که در نتیجه انقلاب پرولتری جانشین فرمانروایی بورژوازی میگردد تامین موفقیت بنای سوسیالیستی که برای تحول اجتماع بکمونیسم ضرورت دارد بر روی آن استوار است خلاصه متلاشی کردن سازمان سرمایه داری و مساعد کردن شرایط برای تحول اجتماع مرحله کمونیستی از جمله مسائلی است که هدف نهایی جنگ داخلی پرولتاریا را تشکیل میدهد.

تجربیات طبقه کارگر کشورهای فرانسه - آلمان - مجارستان و روسیه مظهر صفات جنگ داخلی پرولتاریا و نماینده کیفیت این جنگ میباشد.

انقلاب و جنگ داخلی پرولتاریا با انقلاب و جنگهایی که سایر طبقات مرفعی در مراحل مختلفه تکامل اجتماعی نموده اند در تمام مسائل انقلابی (از وسعت و طول زمان عملیات گرفته تا پرنسیپ و هدف طبقات) کاملا متفاوت و متمایز است. مثلا بزرگترین انقلابات بورژوازی حتی انقلاب کبیر ۱۷۸۹ فراسنه مظهر مبارزه است که در مدت کم و بیش کوتاهی بین يك طبقه مالک و استثمار کننده بر علیه مالک و استثمار کننده دیگر درگرفته است و بهمین جهت در تمام این جنگها پرنسیپ (مالکیت شخصی) بحال خود باقی و بالنتجه اصل (استثمار بشر بوسیله بشر) در تمام قضایای اقتصادی استوار مانده است.

در صورتیکه جنگ داخلی پرولتاریا جنگیست که تا يك مدت کم و بیش طولانی بین تمام طبقات زحمتکش (و آزاد شده از قید استثمار) از یکطرف و

تمام دستجات استثمار کننده و فرمانروای قدیم از طرف دیگر جریان پیدا میکند. جنگ داخلی پرولتاریا مظهر فشار خردکننده ایست که اکثریت زحمتکش بفرماندهی و راهنمایی طبقه کارگر بر کلیه پایه‌های اصلی کاپیتالیسم بر کلیه پرنسیپهای مقدس اقلیت استثمار کننده وارد آورده و بوسیله آن تمام آثار و آداب سرمایه‌داری تمام عوامل و علل استثمار را ریشه کن می‌سازد. بنابراین جنگ داخلی پرولتاریا جنگیست که بیش از حد شدید جنگیست فوق‌العاده بیرحمانه جنگیست که حیات يك طبقه و مرگ قطعی طبقه دیگر وابسته بنتیجه آنست.

پرولتاریا در این جنگ «که رسماً بر علیه دستگاه ستیگری بورژوازی مینماید» مجبور است در موقع تخریب سازمان اجتماعی که از هیچ اثر و نمود فئودالی از هیچ فرم و نوع استثمار (چه جزیی و چه کلی) چشم نباشد مجبور است مسیر ترقی و پیشرفت خود را از کوچکترین و کم اهمیت‌ترین مانع و ردع پاک کند زیرا آزادی کامل این طبقه منوط باین اقدام است زیرا فقط در اینصورت میتواند نظر توده‌های کثیر روستا و زحمتکش غیر پرولتاری را بانقلاب پرولتاریا بنای اجتماع سوسیالیستی متوجه و آنها را به شرکت عملی و تشویق و ترغیب نماید.

بدین طریق پرولتاریا مترداف با انهدام طبقات استثمار کننده مجبور است از طریق ملی کردن موسسات تجارتي و صنعتی از طریق ملی کردن بانکها و بنگاههای حمل و نقل تمام نقاط اتکایی را از پای بورژوازی ملی خارج کرده و مجال تنفس و رشد را از این طبقه بگیرد.

همین ماموریت‌های تاریخی است که بانقلاب پرولتاریا جنبه بین‌المللی داده و طبقه کارگر را وادار میکند در جنگی که برای عملی کردن منظور خود مینماید هم بر علیه طبقات استثمار کننده داخلی و هم بر ضد سرمایه بین‌المللی قیام کند. همین وظایف مهم است که تمام کشورهای سرمایه‌دار را بر علیه انقلاب پرولتاریا وارد عملیات تجاوزی میکند. مثلاً

۱- در جنگی که بین طرفداران ورسای و کمون پاریس روی داد دسته اول موفق شد از آلمان (که با عجله اسرای جنگی فراسته را برای تقویت ارتش دولتی این کشور مرخص نمود کمک موثری دریافت دارد.

۲- فشاریکه از طرف بورژوازی مجارستان بجمهوری شوروی این کشور وارد آمد بمراتب کمتر از فشاری بود که نیروهای چکسلواکی و رومانی بفرماندهی افسران فرانسوی بعنوان کمک بیورژوازی براین جمهوری وارد ساختند.

۳-۳- طبقات ضد انقلابی روسیه پس از انقلاب کبیر اکتبر با کمک علنی اشغالگران خارجی و مساعدت مادی و جنگی بورژوازی کشورهای بیگانه توانستند در روسیه سفید تشکیلات دولتی داده و ارتش منظمی بوجود آورند. دولت ضد انقلابی روسیه سفید در تمام مدت جنگ داخلی کشور شوروی از تمام لحاظ بوسیله متفقین مجهز گردید و حتی از متخصصین جنگی (محافظین دمرکراسی) برای تربیت جنگجویان مزدور و ادامه جنگهای برادرکشی استفاده کامل نمود.

ولی بایستی در نظر داشت همانطوریکه دستجات ارتجاعی و طبقه سرمایه دار يك کشور جنگهای داخلی پرولتاریا از استعانت عملی سایر کشورها برخوردار میشوند همانطور هم پرولتاریای هر مملکتی در جریان جنگ داخلی خود از پشتیبانی جدی پرولتراهای سایر ممالک بهرمنند میگردد. مثلاً ۱- در سال ۱۹۱۹ طبقه حاکمه فرانسه بمناسبت تهدید طبقه کارگر این کشور و ترس از قیام داخلی موفق نشد نیروهای نظامی خود را بر علیه جمهوری شوروی مجارستان گسیل دارد.

۲- در همین سال در نیروی بحریه فرانسه که برای اشغال بنادر دریای سیاه اعزام شده بود سربازان با شورش خویش مراتب همدردی خود را نسبت به پرولتاریای قیام کننده اروپای باختری ابراز داشتند.

۳- در موقعی که روسیه شوروی با اشغالگران لهستانی در نبرد بود اکثر کارگران نبادر از بارگیری اسلحه و مهماتی که برای ارتش سفید لهستان فرستاده میشد خودداری کردند (حتی در انگلستان خودداری کارگران توسعه یافته و منجر به تشکیل کمیته های عملیات و سایر سازمانهای انقلابی گردید) بنابراین همانطوریکه بورژوازی با تمام قوا میکوشد از طبقات مرتجع سایر کشورها کمک دریافت کند همانطوری نیز پرولتاریا سعی میکند از پشتیبانی وهم دردی پرولتراهای سایر ممالک برخوردار گردد.

بعبارت ساده‌تر

هر جنگی که امروز در داخل يك کشور بین نیروهای زحمتکش و طبقات ارتجاعی روی دهد بطور حتم بیک جنگ جهانی تبدیل خواهد گردید.

جنگی که پرولتاریا بر علیه اجتماع بورژوازی مینماید بمراتب مشکلت‌تر از جنگی است که بورژوازی بر علیه فتودال نموده است زیرا دولت بورژوازی دارای سازمانهای وسیع و متعدد (ارتش ژاندارمری پلیسی) میباشد و از نیروهای نظامی کثیرالعهده و وسایل حمل و نقل سریع‌السیر برخوردار است. دولت بورژوازی سلاحهای سنگین (مانند هواپیما تانک گاز زره پوش و توپ و غیره) دارد که نه تنها تهیه و ساختن آنها برای پرولتاریا غیرممکن است بلکه مالکیت و حتی پنهان کردن آنها نیز امکان‌پذیر نمیشد.

بهمین جهت است که اگر پرولتاریا نتواند قسمت مهم نیروهای ارتشی دولت بورژوازی را بطرف خود متمایل کند اگر حزب پرولتاریا نتواند باندازه لازم در سربازان و افسران آزادیخواه نفوذ نماید فتح جنگ داخلی برای پرولتاریا فوق‌اعاده صعب و سخت خواهد بود.

معمولا جنگهای پرولتری که تا کنون بوقوع پیوسته و منجر به پیروزی طبقات زحمتکش شده است موقعی شروع گردیده که بورژوازی داخلی در جنگهای امپریالیستی شکست خورده‌اند.

بورژوازی در چنین جنگهایی مجبور است توده‌های کثیری را از ملت بسیج و تجهیز نماید و در طی جنگ آنها را با محرومیت‌های شدید و طاقت‌فرسا مواجه سازد و با شکست خود روح عصیان و انقلاب را در آنها بیدار و تشدید کند. وقتی بورژوازی يك کشور در جنگ با رفقای خود شکست خورد علاوه بر ضعف داخلی با تهدید نیروهایی که بمنظور حل و فصل مقاصد طبقاتی خود بسیج نموده است برخورد میکند در همین موقع است که پرولتاریا میتواند از توده‌های مجهز استفاده کرده و بورژوازی ضعیف شده را کاملاً منهدم و معدوم سازد. مثلاً

۱- جنگ ۱۸۷۱-۱۸۷۰ فرانسه با پروس که منجر به شکست نیروی فرانسه گردید باعث گردید کارگرانی که طبقه حاکمه برای دفاع از پاریس مجهز کرده بود حکومت را در دست گرفته و با تشکیل کمون اساس فرمانروایی

بورژوازی را متزلزل نمایند.

۲- شکست کشورهای روسیه آلمان اطریش و مجارستان در جنگ امپریالیستی ۱۸-۱۹۰۴ موجب تجهیز کارگران و روستاییان شده و منتهی بتعرض آنها بر علیه بورژوازی گردید.

سیاست طبقه کارگر در جنگ داخلی پرولتری

با توجه بشرایط فوق‌العاده مشکلی که پرولتاریا مجبور است در بودن آنها جنگ داخلی را ادامه دهد برای هیچکس شك و تردید بیاقی نخواهد ماند که سیاست پرولتاریا و حزب پرولتری در پیروزی (یا شکست) جنگ داخلی طبقه کارگر نقش موثری بازی میکند.

پرولتاریا در نبرد شدیدیکه بر علیه طبقات فرمانروای اجتماع سرمایه‌داری مینماید خواه و ناخواه مجبور میشود برای تامین پیروزی و تحکیم پشت جبهه خویش برای شکست قطعی دشمن و عملی کردن فرمانروایی طبقاتی خود دست کمک و استعانت بسوی طبقات مختلفه استثمار شونده و ستمکش دراز نه تنها با آنها که اکثریت عظیم سکنه را تشکیل میدهند متحد و متفق گردد بلکه اتحاد و اتفاق خود را تا مرحله همکاری جنگی و فعالیت و عملی انقلابی توسعه و ترقی دهد.

ولی هر دسته از توده‌های زحمتکش غیر پرولتری نیز بنوبه خودداری ماموریت‌های مشخص و معینی هستند که از نظر تاریخی با وظایف پرولتاریای وجه اشتراك نسبی دارد.

پرولتاریا برای آنکه اتحاد خود را باین توده‌ها عملی کند بایستی این «مامویتها» را مورد بررسی قرار داده و با توجه بتاکتیک اساسی خود برای حل و فصل آنها سیاست مدبرانه‌ای اتخاذ نماید و برای دفاع منافع متحدین خود عملا وارد فعالیت جدی و آشکارا شود.

لیکن برتری کمی متحدین پرولتار یا نبایستی در هیچ موردی سیاست و تاکتیک طبقاتی طبقه را تحت‌الشعاع دیگران قرار دهد. پرولتاریا بایستی بهیچ قیمتی نقش «رهبری» خود را از دست ندهد زیرا آزادی ستمکشان میسر نخواهد شد مگر وقتی که اصل کلی «پیشرو» و «رهبر» در تمام مدت انقلاب و جنگ داخلی برای پرولتاریا کاملاً محفوظ بماند چون فقط پرولتاریاست که

روی شرایط اقتصادی تنها طبقه متشکل تنها طبقه انقلابی ثابت تنها طبقه مجرب و ورزیده می‌باشد.

اما اتحاد و اتفاق طبقات زحمتکش پرولتری و غیر پرولتری چگونه عملی می‌شود؟ فرمانروائی پرولتاریا که بوسیله حزب کمونیست اداره و رهبری می‌شود عامل ایجاد این اتحاد است ولی خود فرمانروایی پرولتاریا نیز وجود خارجی پیدا نخواهد کرد مگر هنگامیکه سیاست طبقاتی پرولتاریا بر پرنسپ صحیح و آشکار استوار باشد مگر وقتیکه حزب پرولتری در جریان جنگ داخلی احتیاجات تمام توده‌های زحمتکش را در نظر گرفته و حل و فصل مسائل وابسته باین احتیاجات را هدف سیاست خود قرار دهد.

مهمترین طبقه‌ایکه اتحاد پرولتاریا با آن شرط موفقیت انقلاب سوسیالیستی شرط پیروزی جنگ داخلی پرولتری است طبقه روستا می‌باشد که از نظر کمیت بر سایر طبقات برتری تصاعدی دارد و از نظر منافع داخلی طبقاتی نیز بدستجات متنوعی «روستاییان نیمه پرولتری (روستاییان فقیر و روستاییان متوسط) و بورژوازی دهاتی (کولاکها و سرمایه‌داران دهات)» تقسیم می‌گردد. اختلافاتی که بین افراد طبقه روستا وجود دارد طبعا ایجاب مینماید که پرولتاریا برای جلب توجه تمام آنها سیاست متضادی پیش گیرد. در پروگرام بین‌المللی کمونیستی نسبت باین مسئله اشاره کرده و چنین ارائه طریق مینماید که

«وظیفه حزب کمونیست نسبت بطبقه روستا اینست که ضمن اتکاء به پرولتاریای روستایی نظر دستجات استثمار شونده و زحمتکش دهات را بطرف خود جلب نماید. پرولتاریای فاتح بایستی گروههای متنوع طبقه روستا را بطور دقیقی تشخیص داده و ضمن بررسی «وزن مخصوص» آنها توده‌های ندارد و نیمه پرولتر روستا را از هر حیث حمایت و تقویت نموده و قسمتی از زمینهای مالکین را بآنها واگذارد و شرایط را برای مبارزه‌ایکه این طبقات بر علیه سرمایه و غیره مینمایند تسهیل کند پرولتاریا بایستی توده‌های متوسط الحال روستا را خنثی نموده و کوچکترین مقاومتی را که از طرف بورژوازی دهات که با مالکین ائتلاف مینماید ابراز میشود بطور بیرحمانه سرکوب و مرتفع کند.

پرولتاریا بایستی به نسبتی که فرمانروایی خود را تحکیم و سازمان خویش را توسعه میدهد سیاست بیطرفی با توده‌های متوسط روستایی را متروک و اتحاد پایدار و محکم با این توده‌ها را سیاست خود قرار دهد ولی در هیچ موردی نبایستی نظر تقسیم حکومت را داشته باشد»
(بخش ۵ ماره ۳)

در کشورهای سرمایه‌داری که انقلاب بورژوا - دمکراتیک روی شرایط اقتصادی متوسط الحال دهات نیز بتزلزل افتاده و بین بورژوازی و پرولتاریا نوسان پیدا کرد.

اگر روسیه سیاست صحیح و شعارهای مدیرانه حزب بلشویک شرایط سیاسی را برای پیروزی طبقه کارگر و برقراری فرمانروایی پرولتاریا مستعد نمود برعکس در مجارستان مشاهده میشود که عدم توجه پرولتاریا نسبت بمسئله روستا و رعایت نکردن منافع این طبقه یکی از عوامل شکست حکومت شوروی در این کشور را تشکیل میدهد.

.....

بورژوازی جزء شهری نیز یکی از دستجاتی است که شرکت آن در جنگ داخلی پرولتاریا نقش مهمی در تسریع پیروزی (یا شکست) طبقه کارگر بازی میکند. بورژوازی جزء بنابر شرایط اقتصادی خود دائما بین طبقات ضد انقلابی و پرولتاریا در نوسان میباشد و در صورتیکه طبقه اخیر در جلب آنها جدا اقدام نکند و یا لااقل نتواند این دسته را مانند دستجات متوسط الحال روستا به حال بیطرفی نگهدارد با دست خود افراد جدیدی را بصفوف ضدانقلابیون اضافه خواهد نمود.

به همین جهت بر پرولتاریا واجب است که منافع این دسته را تا سرحد مقدور (اگرچه موقتی هم باشد) محفوظ و آنها را بسود خود وارد عملیات نماید.

.....

در کشورهاییکه روی شرایط جغرافیایی دارای ملیتهای مختلفی هستند مسئله زمانی و مکانی نتوانسته است اصول مملوکیت روستاییان را کاملا منهدم سازد در کشورهاییکه تا قبل از انقلاب پرولتاریا روابط فئودالی در دهات کم و بیش قرار است طبقه روستا (با وجود اختلافات داخلی) معمولا بتقاضاهایی

مبادرت میبورد که مظهر منافع کلیه دستجات مختلفه این طبقه میباشند. انقلاب پرولتاریا مجبور است و بایستی وظایفی را که تاریخ در جلو انقلاب بورژوازی و بورژوا - دمکراتیک گذاشته است (و عملی نشده) انجام داده و تقاضاهای طبقه روستا را از هر حیث حل و فصل نماید.

ولی انقلاب پرولتاریا در حالیکه تقاضاهای اساسی طبقه روستا در قبایل مالکیت اراضی را اجابت نموده و اصول سوسیالیسم را در دهات توسعه میدهد اختلافات جدیدی را تولید میکند که در نتیجه آنها ممکن است طبقاتی که در حین انقلاب و جنگ داخلی مهمترین نقاط انقلابی را برای پرولتاریا تشکیل میدهند تغییر ماهیت داده و پیاپی آمیزترین تکیه گاهها تبدیل شوند. مثلا در انقلاب اکتبر ۱۸۹۱۷ روسیه مشاهده میکنیم که تمام افراد طبقه روستا در نخستین ماههای انقلاب ضمن نبردی که با ارتش سفید (ضد انقلابی) میکردند جدا بر علیه ۱- تجدید فرمانروایی مانکین ۲- جلوگیری و تقریباً تقاضاهای هماهنگ و مشترکی مینمودند ولی پایای توسعه انقلاب سوسیالیستی روسیه علاوه بر بورژوازی روستایی دستجات «ملیت» را فوق العاده حساسی در جنگ داخلی پرولتاریا بازی میکند.

در اینگونه کشورها پرولتاریا بایستی سیاستی را انتخاب کند که اعتماد و اطمینان اقلیتهای ملی را بخود جلب نماید.

بر کسی پوشیده نیست که تاکتیک صحیح حزب بلشویک روسیه در مورد ملیت چه تاثیر بزرگی در پیروزی پرولتاریای این کشور داشته است.

روشنیکه پرولتاریای هر کشور بایستی نسبت باین مسئله مهم اتخاذ کند قبل هر چیز وابسته است به چگونگی اقتصادی نقاط «سکیم» اقلیتهای ملی مربوطه است بشرايط زمانی و مکانی کشور مربوطه.

لنینیسم مسئله ملیت را مانند قسمتی از مسئله انقلاب پرولتاریا تلقی میکند. لنینیسم اقلیتهای ملی و ملیتهای استثمار شونده را ذخیره پرولتاریای بین المللی دانسته و تاکید میکند که طبقه کارگر در مبارزه ای که بر علیه امپریالیسم و پیروزی و فرمانروایی پرولتاریا مینماید بایستی از این ذخایر حداکثر استفاده را ببرد.

تا قبل از پیدایش مرحله امپریالیسم مسئله ملیت از حدود یک کشور جدا گانه

چند ملیتی تجاوز نمیکرد ولی امروز مسئله مزبور از حصار داخلی تجاوز نموده و ملیتهای استثمار شده هر کشور نه تنها بر علیه مظالم سرمایه‌داران ملی بلکه بر علیه سیاست استعماری بین‌المللی بر علیه امپریالیسم جهانی هم مبارزه عملی مینماید پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری بایستی نهضت خود را با نهضت آزادیخواهان ملی مستعمرات تطابق داده و از مجموع آیندو جنبش واحدی را در مقابل امپریالیسم بوجود آورد.

ارتش طبقه کارگر در جنگ داخلی پرولتاریا

یکی از مسائل فوق‌العاده مهمی که در پیروزی یا (شکست) جنگ داخلی پرولتاریا تاثیر قطعی دارد مسئله ارتش انقلابی و تاکتیک این ارتش میباشد. تکامل کمی و کیفی هر ارتش انقلابی نیروهای نظامی پرولتاریا متغیری است از زمان و وسعت بدینمعنی که هرچه از عمر جنگ داخلی پرولتاریا بیشتر بگذرد هر اندازه بر وسعت این جنگ افزوده شود بهمان نسبت نیز در کمیت و کیفیت واحدهای مسلح طبقه کارگر (بنفع انقلاب) تغییر کلی حاصل میشود زیرا پرولتاریا هم از نقطه نظر تجربه و عمل آزموده‌تر میگردد و هم دسته‌های انبوه‌تری از طبقه روستا و کارگر را بطرف خود جلب مینماید.

مثلا ارتش پرولتاریای روسیه که در مرحله بدوی انقلاب فوق‌العاده محدود و بیشتر آن از سربازان قدیم متشکل شده بود در پایان جنبش داخلی به‌پیش از پنج میلیون و پانصد هزار نفر افراد ورزیده و مجرب طبقاتی (کارگر و روستا) بالغ گردید.

در نخستین دوره انقلاب سوسیالیستی و حتی تا مرحله معینی از تکامل زمانی جنگ داخلی پرولتاریا طبقه کارگر بواسطه فقدان کادرهای افسری مجبور است کم و بیش از افسران تربیت شده زمان سرمایه‌داری استفاده نماید ولی با اینحال اگر پرولتاریا از نیروهای مسلح برخوردار باشد بایستی بی‌درنگ تعرضات شدید خود را بر علیه ارتش ضدانقلابی شروع و بحملات خود جنبه تسلسل بدهد تا نیروی حریف تا واحدهای بسته بطبقات حاکمه قدیم نتوانند فرصت تمرکز و تجدید قوا پیدا کنند.

در این موارد اگر پرولتاریا بسیار خود کوچکترین جنبه سازگاری بدهد اگر در تاکتیک خود اصل «دفاع» را ملحوظ دارد اگر روش «جست و خیزهای قاطع و

متوالی» را مراعات ننماید بدون شك در جنگ داخلی شكست خواهد خورد زیرا «دفاع بمنزله مرگ هر قیام مسلحانه‌ای میباشد» (انگلیس) تجربه تلخ ولی گرانبهای کمون پاریس صحت فرمول انگلیس را بطور وضوح ثابت مینماید.

در ۱۸ مارس ۱۸۷۱ کمون پاریس در يك ارتش معظم انقلابی داشت که قسمت مهم آن از کاردهای ملی (که در موقع محاصره پاریس بوسیله طبقه حاکمه فرانسه مجهز و بمنظور دفاع از شهر با بهترین سلاحهای موجوده مسلح شده بودند) تشکیل شده بود

با اینکه در مقابل نیروهای ضد انقلابی (که در ورسای موضع گرفته بودند) برتری کمی و کیفی با ارتش کمون بود -

با اینکه ارتش کمون میتوانست در اندك مدتی ورسای را تسخیر و حکومت متزلزل بورژوازی را ریشه‌کن نماید

معهدا کمون مزبور جدا وارد عمل نگردید یعنی بعضی حمله‌های سریع و تعرضات قاطع تاکتیک دفاع را انتخاب کرد و با این خطای مهم خود بدولت بورژوازی (تیر) فرصت خوبی داد تا نیروهای تارومار شده را جمع‌آوری و با استفاده از اسرای جنگی (که آلمانها برای سرکوبی دولت پرولتری پاریس با عجله مرخص میکردند) قوای مهمی تشکیل بدهد و با تعرض ناگهانی و سریع پاریس را متصرف و خون صدها هزار نفر کارگر فرانسوی را با خاک آغشته نماید.

تجربه کمون پاریس همیشه سرمشق پرولتاریای روسیه را تشکیل میداد در انقلاب اکتبر طبقه کارگر روسیه از هیچ فرصت و امکانی برای حمله و تعرض چشم‌نپوشید تا بالنتیجه موفق گردید با حملات قاطع و خیزهای سریع جنگی نیروهای حریف را یکی پس از دیگری قلع و قمع و اساس ظلم و بیدادگری را از سرزمین پهناور روسیه ریشه‌کن نماید.

.....

جنگهای داخلی پرولتری صفحات جدید و درخشانی در تاریخ تکامل بشریت باز می‌کند تکامل سرمایه‌داری و جنگهای اجتناب‌ناپذیر امپریالیستی رشد تضاد بین «نیروهای تولیدی» و نیروهای مولد» سریع مبارزات طبقاتی عوامی

همانکه بطور حتم منتهی بانقلابات سوسیالیستی و واژگون شدن فرمانروایی
پروولتری میگردد.

هر انقلاب سوسیالیستی هر نهضت انقلابی پروولتری هر جنبش آزادیخواهانه
ملی نیز بنوبه خود آستان يك جنگ داخلی بزرگ میباشد.

جنگ داخلی پروولتاریا میونها نفر زحمتکش را که از قیود سرمایه‌داری رهایی
یافته‌اند متشکل نموده و انرژی عظیم مستعمرات را بجریان انداخته و از
مجموع این دو نیرو چنان قدرت بزرگی درست خواهد کرد که قادر است
خرمن ظم و استثمار اقلیت اجتماع را به توده‌های خاکستر تبدیل کند.

جنگ داخلی از نظر سوسیالیسم علمی مارکس

مارکسیسم علمی با اتکاء بقوانین محرز ماتریالیسم دیالکتیک مدلل مینماید که تحول يك فرماسیون اجتماعی به فرماسیون اجتماعی دیگر میسر نخواهد بود مگر از طریق انقلاب این «انقلاب» نیز وجود خارجی پیدا نخواهد کرد مگر وقتی اجتماع جدید با تکامل تدریجی خود تمام شرایطی را که برای تحولات کیفی لازم است در هسته اجتماع قدیم ایجاد نموده باشد. مارکس و انگلس در نخستین تالیفات تئودریکی خود بفرمهای گوناگون متذکر شده اند که پرولتاریا فقط از طریق انقلاب جابرانه فقط با توسل باسلحه و نبردهای جنگی میتواند پایه های فرمانروایی خود را بر خوابه های فرمانفرمایی بورژوازی استوار و مستقر نماید.

کمون پاریس یعنی انقلاب پرولتری جهان ضمن ترسیم دورنمای رژیم اجتماعی سوسیالیسم ضمن اثبات قطعیت جنگ داخلی پرولتری عملاً صحت اظهارات مارکس و انگلس را مدلل کرد و بطور وضوح نشان داد که پرولتاریا فقط و فقط با اسلحه میتواند آزادی سیاسی خود را تحصیل کند.

رهبران احزاب کارگری بین الملل دوم بین اصول انقلابی تدری کارل مارکس و سایر اصول وی جدایی انداخته میکوشیدند ضمن نفی «قطعیت» انقلاب سوسیالیستی «اجتناب ناپذیری» جنگ داخلی را نیز انکار نمایند. پیروان مکتب مبتدل برنسیاح بیهوده سعی میکردند تاکتیک انقلاب را با سیاست سازشکارانه خود عوض نموده و طبقه کارگر را به مبارزه پارلمانی تشویق و ترغیب کنند.

رفورمیستهای ایندوره حتی از ننگین‌ترین عمل یعنی از تحریف و جعل نظریات و نوشتجات دانشمندان بزرگ خودداری نکرده و ضمن تفسیر غلط اظهاراتی که انگاس در دیپاچه «سبازره طبقاتی» نموده بود بیهوده کوشش میکردند این نابغه انقلابی را مانند يك فرد سازشکار و رفورمیست جلوه‌گر سازند.

گرچه قسمتی از دیپاچه انگلس امکان پیروزی قیام مسلحانه و جنگ داخلی پرولتاریا را مشروط نموده بود ولی هیچ فردی نمیتواند باین «شرایط» انوار درخشان عقاید انقلابی انگلس را تیره سازد. در سالهای اولیه قرن بیستم با اینکه تکامل امپریالیسم و اشتغال کشورهای سرمایه‌داری بتسلیحات جنگی بطور وضوح آینده را مجسم و قطعیت جنگ جهانی را نشان میداد

با اینکه که در کنگره بین‌الملل دوم (اشتوتگارت - کپنهاگ - بازل) در نتیجه تذکرات منطقی لنین و فشار جناح چپ باین بین‌الملل اپورتونیستها مجبور شدند در قطع برنامه خود قید نمایند که در صورت اشتغال نایره جنگ بایستی برای بیداری توده‌های کثیر و سریع کردن در سقوط فرمانروایی سیاسی طبقاتی از بحران اقتصادی و اجتماعی که در نتیجه جنگ بروز مینماید استفاده شود.

معهدا این تصمیمات در موقع خود وارد مرحله عمل نشد.

سنترالیستها که برهبری کائوتسکی در بین‌الملل دوم نفوذ قطعی داشتند در هنگام جنگ نظریاتی را که اپورتونیستها نسبت به «جنگ داخلی» ابراز میکردند تایید و میکوشیدند عقاید رفورمیستی خود را بعبارتهای انقلابی مزین و برده‌پوشی سازند.

در حقیقت احزاب سوسیال - دمکرات بین‌الملل دوم با اقتناع بفعالتهای قانونی طبقه کارگر را از یگانه اسلحه آزادبخش از تئوری انقلابی مارکسیسم محروم نمودند.

سران بین‌الملل دوم با انکار قطعیت انقلاب سوسیالیستی با انکار حتمی بودن «جنگ داخلی» با انکار لزوم انهدام «دستگاههای مختلفه سیاسی و فرم‌های متنوع اقتصادی بورژوازی» بزرگترین خیانت را نسبت به پرولتاریا مرتکب و

با عملیات خویش احزاب پرولتری را باحزاب «کارگری بورژوازی» تبدیل ساختند در هنگام جنگ امپریالیستی ۱۸-۱۴ بین الملل دوم آخرین پیش ضد مارکسیستی خود را در صحنه جنگ داخلی مورد نمایش گذاشت بدینمعنی که ضمن موعظه «صلح داخلی» سرنوشت طبقه کارگر را تسلیم امیال بورژوازی نمود و حتی در موارد بخصوص که اساس بورژوازی روی علل جنگی بتزلزل میافتاد بعضی از سران احزاب سوسیال - دمکرات میکوشیدند با ایجاد «جنگ داخلی» فرمانروایی طبقاتی بورژوازی را از شکست قطعی نجات بدهند. مثلاً در مواقعی که نیروهای آلمان در جنگ ۱۸-۱۴ مغلوب و انقلاب داخلی طبقه حاکمه این کشور را تهدید بنابودی میکرد کائوتسکی اعلام داشت که جنگ داخلی دشمن مرگبار انقلاب است زیرا انقلاب محتاج به آرائش و امنیت میباشد»

در دوره فرمانروایی بین الملل دوم بلشویکها تقریباً تنها گروه و حزبی بودند که پرچم مارکسیسم انقلابی را متهورانه برافراشته نگهداشتند. مظاهر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بطور مشخصی نشان میدهد که تمام نظریات فراکسیون بلشویکها تمام فعالیت استراتژیکی و تاکتیکی این دسته بر روی جنگ داخلی استوار بوده است.

بلشویکها چه در ۱۹۰۵ و چه در ۱۹۱۷ نشان دادند که میل ندارند تصمیمات و افکار خود را تنها بر روی کاغذ منعکس نمایند و برای همیشه حالت تئوریکی را محفوظ دارند.

لنین در اینمورد متذکر میشود که در موقعیت که تاریخ فرمانروایی پرولتاریا را در جزء مسائل روز قرار داده است جنگ داخلی تنها عاملی است که مسائل جدی و مهم سیاست را حل میکند.

تشکیل دستجات جنگی انقلابی فعالیت انقلابی در واحدهای نظامی دولتی تبلیغات توده‌ای در جبهه جنگ مسائلی بود که لنین در هنگام جنگ امپریالیستی ۱۸-۱۴ آنها را در جلو بلشویکها قرار داد و اجرای آنرا از وظایف اساسی این دسته تلقی کرد.

در نخستین ماههای جنگ ۱۸-۱۴ در موقعیکه بین الملل دوم گرفتار بحران ارتجاعی شد و احزاب سوسیال - دمکرات جنبه «سوسیال فاشیسم» و

«سوسیال شوونیسم» و «سوسیال پاتریونیسم» را بخود گرفت لنین تنها کسی بود که مسئله «تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی» را سرلوحه سیاست خود قرار داد.

لنین در بحبوحه جنگ ۱۸-۱۴ مینویسد

«تبدیل جنگ امپریالیستی فعلی به جنگ داخلی یگانه شعار پرولتری است که کمون پاریس آنرا نشان داد و در قطعنامه بازل (۱۹۱۲) قید گردید یگانه شعار صحیح پرولتری است که از کلیه شرایط جنگ امپریالیستی که بین کشورهای خیلی مترقی بورژوازی روی میدهد نتیجه میشود هر اندازه اشکال چنین تبدیلی بزرگ باشد بازهم سوسیالیستها از فعالیت مرتب ثابت مصرانه و مقدماتی دست برندارند تا اینکه جنگ (داخلی) صورت عملی بخود گیرد» شعار لنین در توسعه نهضت کارگری دنیا نقش مهمی بازی کرد و منطق وی در مفتضح سلختن اپورتونیستهای بین الملل دوم بطوری موثر افتاد که تمام انقلابیون پرولتری جهان کمر بند قطوری را در دور لنینیسم تشکیل دادند. لنین تشریح امپریالیسم را منطق گفتار و شعار خود قرار داد و ثابت نمود که جنگهای امپریالیستی برای کارگران کشورهای غالب و مغلوب نتیجه تقریباً واحدی در بر دارد و آن فقر و بیچارگی استثمار و بی حقوقی شدید میباشد و فقط طبقه سرمایه دار است که در هر دو حال استفاده برده و بوسیله اشتغال جنگ بحران اقتصادی خود را رفع و جیب خویش را در ازاء خون میلیونها کارگر پر میکند. لنین راجع به جنگهای امپریالیستی مینویسد

«از چنین جنگی هیچ چیز نتیجه نمیشود مگر انقلاب مگر جنگ داخلی مگر تبدیل شدن جنگی که برای استفاده برای تقسیم غنائیم برای خفه کردن کشورهای کوچک بین سرمایه داران روی میدهد به نبردیکه ستمکشان بر علیه ستمگران مینمایند بیگانه نبردیکه در تاریخ نه تنها همیشه با جنگ بلکه با انقلابات کم و بیش مهمی همراه میباشد بیگانه نبردی که از اینگونه جنگها متمایز بوده و از نقطه نظر منافع زحمتکشان از نقطه نظر منافع توده های استثمار شونده ستمکش تنها جنگ عادلانه قانونی و مقدس بشمار میرود بدون چنین نبردی نمیتوان از اسارت امپریالیستی خارج شد».

لنین مبارزه ایراکه توده های ستمکش متسعمرات جبرا بر علیه امپریالیسم

جهانی مینماید همیشه در نظر داشته و پیوسته آنها را با مبارزه انقلابی پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری تطابق و توافق میداد.

«جنگ داخلی که زحمتکشان بر علیه امپریالیستها و استثمار کنندگان در تمام کشورهای مرفعی مینماید متدرجا با جنگ ملی که بر علیه امپریالیسم جهانی آغاز میشود توأم میگردد. جریان انقلاب مویده این گفتار است. این مسئله نصیب خاور خواهد شد. ما میدانیم که اکثریت سکنه خاور مانند مشترکین مستقل مانند موجدین زندگانی نو قیام میکنند زیرا صدها میلیون نفر از افراد خاور متعلق بملحهای هستند که مستقل نبوده و دارای حقوق کامل نیستند بملتهایی که تا کنون ابرکتیف سیاسی جهانی امپریالیسم بوده‌اند بملتهایی که وجود آنها برای تمدن و فرهنگ سرمایه‌داری فقط حکم کود را دارد در انقلاب کنونی پس از دوره بیداری شرق دوره شرکت مستقیم توده‌های خاور در حل و فصل سرنوشت تمام جهان فرا میرسد تا اینکه توده‌های دیگر فقط مانند ابرکتیف ثروت و تمول تظاهر نکند».

(لنین)

پس از جنگ ۱۸-۱۴ وقایع روز صحت تشریحاتی که لنین در امپریالیسم نموده بود تایید کرد و بین‌الملل کمونیستی تئوری «جنگ داخلی» لنین را در برنامه خود بسط دیالکتیکی داد و ضمن اثبات این نکته «که در کشورهای سرمایه‌داری فعلی امکان ندارد جنگ عملا قطع شود» یکسلسله وظایف مهم را برای احزاب کمونیست تعیین کرد.

یکی از این وظایف مربوط بتمرکز حزب میباشد

«حزب کمونیست فقط در صورتی میتواند وظیفه خود را در مرحله فعلی که جنگ داخلی تشدید میشود انجام دهد که اولاً بتمرکزترین صورتی تشکیل شود ثانیاً از يك دیسیپلین آهنی محدود با دیسیپلین جنگی برخوردار باشد ثانیاً مرکز حزبی آنها را يك ارگان با نفوذ و قادری تشکیل دهد...» (ازترهای لنین که برای کنگره دوم کمینترن نوشته شده است.)

در برنامه کمینترن متذکر میشود که

جنگ داخلی از تمام احزاب انتظار دارد که برای انتقال به وضعیت غیرقانونی خود را آماده کنند بهمین جهت احزاب کمونیست بایستی در تمام موارد

(باستثنای کشورهایی که فرمانروایی پرولتاریا در آنجا عملی شده است) مترادف با تشکیلات قانونی دستگاههای غیر مجازی را تشکیل بدهند. تجربه احزاب سوسیال دمکرات نشان میدهد که حزب انقلابی طبقه کارگر در دوران جنگ داخلی نه تنها مجبور است تا اتحادیه‌های گوناگون که سرمایه‌داران برای اغفال توده‌های درست میکنند با احزاب رفورمیست که مخالف اسلوب انقلابی میباشند (و اغلب در موقع حساس بصفوف بورژوازی میپیوندند) مبارزه کند بلکه باید به سوسیال دمکراتهای دست چپ که با ماسک غمخواری در نهضت انقلابی مشغول تحریکات ضدانقلابی میباشند بطور بیرحمانه کشمکش نموده با تمام قوا در مفتضح ساختن آنها فعالیت نماید. احزاب کمونیست احزاب است که از هر نوع سیاست سازشکاری دور باشند احزابیکه آزادی اکثریت زحمتکش را هدف خود قرار میدهند احزابی که بدانند فقط از طریق انقلاب و جنگ داخلی میتوان توده‌ها را از مظالم مختلفه سرمایه‌داری نجات داد بایستی در تمام مواقع در تمام لحظات حساس و غیر حساس دقیقه‌ای از شناختن دشمنان دوست‌نمای طبقه کارگر از مفتضح ساختن کسانی که در زیر ماسکهای «رفورم» و «سازشکاری» مستقیماً پرولتاریا را در دامن بورژوازی پرتاب میکنند فروگذار ننمایند و مبارزه خود را تا نیل به پیروزی با کمال بیرحمی ادامه دهد.

فقط در اینصورت احزاب کمونیست میتوانند در مواقع تعرض و در حین جنگ داخلی از پشت جبهه خود اطمینان حاصل نمایند فقط با عملی شدن این شرایط امکان هرگونه پرووکاسیون هرگونه فریب و تحمیق بورژوازی امکان متزلزل ساختن پایه‌های جنگ پرولتری سوسیال - دمکرات و سایر دشمنان دوست نما معدوم خواهد شد.

احزاب انقلابی کارگری بایستی در حین آرامش ظاهری در موقعیکه توده‌ها برای جنگ داخلی متشکل و حاضر میشوند بطور مخفیانه دستگاه جنگی خود را ایجاد نماید باید بری تسلیح توده در مواقع لزوم برای تشکیل فوری ارتش انقلابی شدیداً فعالیت عملی نماید باید جدا در ارتش در بین افسران و سر بازان در بین خلبانان و ملوانان افکار آزادیخواهی را ترویج نماید باید باین دستجات بفهماند که ماهیت ارتش چیست و وظیفه حقیقی آزادیخواهان

نسبت باکثریت ملت کدام است.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

قيام مسلحانه

تبرستان
www.tabarestan.info

بخش اول

مفهوم و تاریخ «قیام مسلحانه»

نیرستان
www.tabarestan.info

۱- مفهوم (قیام مسلحانه)

هنگامیکه توده‌های زحمتکش يك کشور یا يك ملت بمنظور واژگون کردن حکومت کهنه‌پرست و مرتجع کشور خود متوسل باسلحه شده و بخواهد از طریق بکار بردن سلاحهای جنگی زمام امور را به‌پیشویان طبقه خود واگذار نماید گویند در فلان کشور یا بین فلان ملت قیام مسلحانه‌ای بوقوع پیوسته است.

ضمناً بایستی این نکته را در نظر داشت هر اقدام مسلحانه‌ای که برعلیه دولت وقوع پیدا کند دارای این مفهوم خاص نیست. مثلاً

در بعضی مواقع ممکن است نیروهای مسلح نظامی يك کشور تحت امر و اراده فرماندهان خود بر علیه دولت متبوعه خویش شورش کنند یا اینکه ممکن است يك یا چند نفر از سران ارتش با افسران تابعه خود تباری نموده و با استفاده از لغت (دیسیپلین) بخواهند افراد زیردست خود را برای از بین بردن دولت یا شاه یا پرزیدنت کشور مربوطه وارد عملیات مسلحانه گردانند.

گرچه اغلب این قبیل شورشها منتهی بجنگهای داخلی و استعمال اسلحه میشود ولی چون ۱- هیچکدام از آنها جنبه طبقاتی و انقلابی ندارد ۲- از نظر طبقاتی در طرز حکومت یا دولت هیچگونه تغییری نمیدهد و ۳- با مشارکت توده‌های ملت بعمل نمی‌آید لذا نمیتواند بنام (قیام مسلحانه) خوانده شود چه بسا اتفاق افتاده است که عاملین این قبیل شورشها برای فریب اکثریت زحمتکش روی این استدلال که «سربازان و افسران ارتش نیز قسمتی از ملت هستند که بلباس نظامی مبدل شده‌اند» خواسته‌اند بتوطئه خود جنبه (قیام مسلحانه) ملی داده و از این راه پشتیبانی توده‌ها را تحصیل نمایند.

برای رد اینگونه دلایل بيمورد فقط کافيست متذکر شويم که درست است «سربازان و افراد ارتش قسمتی از ملت هستند» ولی این (قسمت) چه از نظر کیفیت عمل و چه از نظر هدف هیچگونه دخالتی در اینگونه «قیامهای مسلحانه نداشته و فقط براساس (ديسيپلين) که همیشه در ارتش بغلط تغيير شده و میوشد آلت بلا اراده و وسیله اجرای مقاصد فرماندهان خود میباشند. تنها هنگامی میتوان شورش نظامی را بنام مقدس (قیام مسلحانه) تلقی نمود که اولاً سربازان و افسران قیام کننده با شرکت حدی توده‌های انقلابی وارد عملیات شوند ثانیاً قیام آنها بمنظور حل و فصل مسائل و تضادهای طبقاتی باشد.

شورشهای نظامی از زمانهای سابق وجود داشته و بیشتر آنها روی جاه طلبی سران ارتش و بمنظور غصب مقامات بالا بعمل آمده است اینگونه عملیات اغلب در مناطق اسپانی زبان اتفاق میافتاده و بهمین جهت هم در تاریخ به (Pronunclamiento) مصطح شده است (این لغت که از زبان اسپانی گرفته شده در فارسی به کودتای نظامی دولتی معنی میشود)

همانطوریکه (Pronunclamiento) بواسطه نداشتن هدف انقلابی و عدم شرکت توده‌ها دارای مفهوم «قیام مسلحانه» نیست همانطور هم اقدامات و عملیاتی که بوسیله دسته‌های کوچک بصورت (ترور) ولی تحت عنوان قیام انقلابی اجرا میشود نمیتواند باین عنوان تظاهر کند زیرا گرچه ترور از نظر طبقاتی در بعضی شرایط مشخصی از زمان و مکان لازم و ضروری است ولی بهر صورت که باشد و در هر موقع که شایع گردد ممکن نیست اجرای مقاصد طبقاتی را تامین و نظر توده‌های بزرگی از طبقه پائین را بسوی خود جلب کند. (قیام مسلحانه) صفات و خصوصیات مشخص استراتژی و تاکتیک مخصوصی دارد که اصولاً و اساساً از سایر عملیات مسلحانه (ترور - شورش نظامی و توطئه) متمایز است مثلاً

وقتی قیام مسلحانه حقیقت دارای این مفهوم خواهد بود که ۱- وقوع آن پس از طی مراحل مشخص نهضت انقلابی توده‌ها صورت بگیرد ۲- اکثریت شرکت کنندگان آن وابسته بیک طبقه معین باشد ۳- شرکت توده‌ها روی اصل خصومت با دستگاه حاکمه و عدم تمایل بادامه رژیم موجود بوده و بمنظور

سرنگون ساختن دولت و بدست گرفتن دستگاه حکومت باشد و ۴- تحت رهبری يك حزب معين يا يك سازمان توده‌ای انجام یابد.

تا یان خصوصیات در (عملیات مسلحانه) واقعیت پیدا نکند نمیتوان بآن عملیات عنوان (قیام مسلحانه) دارد.

بعنوان ساده‌تر (قیام مسلحانه) حقیقی در حکم دوئل مرگباری است که بین توده‌های خشمگین و ناراضی ملت از یکطرف و طبقه حاکمه مورد نفرت آنها از طرف دیگر بعمل می‌آید بهمین جهت (قیام مسلحانه) بمنزله يك عمل آزمایشی است که در نتیجه آن معلوم خواهد شد

۱- آیا نهضت انقلابی توانسته است قبل از قیام توده‌های عظیم ملت را در زیر بانهای خود جای دهد یا موفق بانجام این وظیفه تاریخی نشده؟

۲- آیا توده‌ها باندازه کافی از وضعیت موجوده ناراضی و نسبت بطبقه حاکمه خشمگین گردیده‌اند یا هنوز شرایط لازم برای واقعیت این جنبشها نفرت انگیز مستعد نشده است؟

حل این دو مسئله مهم فقط در نتیجه تجربه فقط بوسیله (قیام مسلحانه) ممکن خواهد بود و برای همین است که تمام احزاب مترقی احزابی که تاکتیک خائنانه سازشکاری را انتخاب نکرده باشند بمنظور وقوف بنفوذ خود در توده‌ها و اطلاع از کیفیت نیروهای خویش (در مقابل طبقه حاکمه) همیشه به (قیام مسلحانه) متوسل شده و آنرا بمنزله (سنگ محك) میدانند.

ضمناً باید در نظر داشت که این تاکتیک فقط مخصوص احزاب انقلابی است زیرا در بین سازمانهای وابسته بطبقه مترقی احزابی هم هستند که سعادت طبقه مربوطه را برای تبانی با طبقه حاکمه وجه‌المصالحه قرار داده و سعی میکنند توده‌ها را با گذشته‌های جزئی و موقتی طبقه حاکمه اغفال و آنها را از (قیام مسلحانه) که یگانه راه منحصر بفرد آزادی است بازدارند

بحث ما تا اینجا مربوط بمفهوم و خاصیت آزمایشی (قیام مسلحانه) بود و از مسئله مهمی که در نخستین درجه اهمیت قرار دارد صحبت نکرده‌ایم.

این مسئله مهم که قبل از هر چیز در مقابل عرض اندام مینماید این است که «از کجا میتوان پی برد که هنگام قیام مسلحانه فرا رسیده است؟»

گرچه از درجه حدت و جدیت انقلابی توده‌ها و صمیمی که افراد هر طبقه

نسبت بحزب انقلابی خود نشان میدهند ممکن است بکیفیت این مسئله پی برد ولی بایستی در نظر داشت که فقط با اتکاء بتجربیات تاریخی میتوان این مسئله حیاتی را حل نموده بنابراین بهتر است ابتدا تاریخ (قیام مسلحانه) رجوع کرد و بدرسهای آن توجه کنیم.

تاریخ (قیام مسلحانه)

.....

از آن هنگام که در نتیجه ترقی تکنیک تولید اجتماع اشتراکی اولیه جای خود را بر رژیم بردگی داد و تضاد طبقاتی وجود خارجی پیدا کرد (قیام مسلحانه) چه در کشورهای اروپا «مانند قیامهای مسلحانه اسپارٹاک رم (۷۱-۷۳ قبل از میلاد)» و هراکخی (۳۳-۱۶۳) قبل از میلاد) و کاتیلین (رم ۶۶ قبل از میلاد) و چه در کشورهای آسیا [مانند چین هندوستان ایران] و چه در کشورهای افریقا و امریکا بکرار اتفاق افتاده است.

اساسا در اواخر قرون وسطی و دوره تحول فنودالیسم ب سرمایه داری تمام جنبشهای وسیع روستایی جنبه «قیام مسلحانه» داشت.

«قیام مسلحانه» بیشتر در آن ادواری شیوع داشت که ارتش منظمی در کار نبود و بیشتر سلاحهای جنگ منحصر به «نیزه شمشیر گرز کمان و امثالهم» بود.

در دنیای قدیم در شهرهای قرون وسطی و حتی تا این اواخر در آسیا داشتن یا حمل اسلحه برای کلیه افراد مجاز بود و هر فردی از ره طبقه میتوانست یک یا چند سلاح با خود داشته باشد.

در نتیجه این آزادی طبقههای بالا تا حدی محدود بود زیرا کوچکترین حرکتی تودههای ناراضی را بر علیه اشراف و متشخصین میثوراند. پیدا شدن اسلحه گرم و تشکیل ارتشهای منظم اوضاع را بنفع حاکمه تغییر داد و از آن بعد «باستثنای جنگ بزرگ روستاییان قرن ۱۶ در آلمان» نهضت انقلابی روستاییان بمرحله «قیام مسلحانه» نرسید.

حتی قیامهای روستایی روسیه که بواسطه اکثریت مطلق این طبقه همیشه با موفقیت موجه میشد از آن پس توفیقی حاصل نکرد. مثلاً قیام «مشهور ازبن (۱۶۶۹) و نهضت مهم و وسیع بوگاچف (۱۷۷۳-۱۷۷۵) در برخورد با

ارتش منظم دولتی منتهی بشکست گردید و بعد از آنهم تا قیام ۱۹۰۵ قیام قیام مهمی در سرزمین پهناور روسیه اتفاق نیافتاده.

در فراسنه نیز در دوره انقلاب کبیر تمام «قیامهای مسلحانه» جنبه شهری داشت ژاکریای روستایی فرانسه ۱۷۹۲-۱۷۸۹ آخرین پیروزی توده‌های شهری این کشور بشمار می‌رود شکی نیست که اگر دولت وابسته برژیم کهنه موفق میشد قیام مسلحانه پاریسی‌ها را در بدو شروع آن خفه نماید این نهضت هم بسهولت غلبه پیدا میکرد.

«قیام مسلحانه» کنونی هیچ شباهتی با قیامهای مسلحانه قدیم ندارد و نمیتواند هم داشته باشد زیرا

اگر در قدیم قیام کنندگان با دستجاتی غیر منظم اشرافیون سر و کار داشتند و اسلحه آنها نیز از لحاظ کمیت و کیفیت در یک ردیف بود در رژیم سرمایه‌داری برعکس از یکطرف ارتشهای منظم با وسائل متعدد و سریع‌السیر و ادوات رابط گوناگون و سلاحهای سنگین مجهز هستند و از طرف دیگر توده‌ها بکلی فاقد اسلحه‌های نظیر آن بود و حتی از داشتن اسلحه‌های کوچک یا ساختن آنها هم محروم میباشد.

بنابراین اقدام به «قیام مسلحانه» در رژیم سرمایه‌داری نه تنها مستلزم این است که توده‌های انقلابی از هر حیث دارای فهم طبقاتی باشند بلکه متشکل بودن توده‌ها در تحت یک حزب انقلابی و مجرب بخصوص نفوذ انقلابیون در ارتش نخستین شرط پیروزی هر «قیام» میباشد.

پیروزی قیام ۱۰ اوت ۱۷۹۲ فراسنه که منجر بانهدام اصل ارتجاعی «سلطنت» گردید قبل از هر چیز بواسطه این بود که قیام مزبور از یکطرف بر طبق نقشه صحیح و تحت نظر یک ستاد مجرب انقلابی شروع شد و قیام کنندگان دارای نیروهای منظم و مسلح نظامی بودند و از طرف دیگر جسارت انقلابیون و حرارت آنها در نیروهای دولتی که از نظر اجتماع با قیام کنندگان برابر بودند باندازه‌ای تاثیر نموده بود که در بحبوحه قیام پاریس ۱۸۸۹/۷/۱۴ «گارد فرانسه بتوده‌ها ملحق شده و لویی شانزدهم را از پشتیبانی ارتش داخلی محروم ساختند.

از نظایر اینگونه حوادث مهیج که در دوره سرمایه‌داری زیاد اتفاق افتاده است

یکدرس بزرگی میتوان تحصیل نمود و آن اینستکه

هرچه کیفیت قیام توده‌ها از نظر تشکیل انقلاب حرارت بهتر باشد هراندازه که سطح فهم و دانش طبقاتی انقلابیون بالاتر و ستاد آنها مجربتر و از نظر فرماندهی از وحدت بیشتر بهره‌مند باشد بهمان نسبت نیز پیروزی قیام کنندگان قطعی‌تر و سریعتر و دایره آن وسیعتر خواهد بود.

همچنین هراندازه تبلیغات حزبی در ارتش بیشتر و فعالیت توده‌ها در جلب نظر افراد و سربازان شدیدتر و تماس ارتش با افراد انقلابی وسیعتر باشد بهمان میزان نیز امکان معاضدت ارتش با توده‌ها در حین انقلاب زیادت‌تر خواهد بود.

بکار افتادن اسلحه‌های جدید که هم در حین انقلاب مانع از نزدیکی و تماس انقلابیون با سربازان میشود و هم در مدت خیلی کوتاهی نتیجه و وضعیت پیروزی یا شکست قیام را معلوم میکند از یکطرف و انحصار تمام مهمات و سلاحهای جنگی بوسیله دولت و عدم توانایی توده‌ها در تهیه نظایر آنها از طرف دیگر باعث شده است که ایدئولوژی احزاب سازشکار بر علیه «قیام مسلحانه» تا مرحله معینی از تکامل سرمایه‌داری در توده‌ها موثر واقع شود. ولی تشدید نتایج مذلت بار تکامل بورژوازی نه تنها جبرا بتوده‌ها نیروی انقلابی بیشتر میبخشد بلکه وسایل تشکیل و وحدت آنها را نیز فراهم و شرایط را برای «قیام مسلحانه» مستعد مینماید.

پس از انقلابات ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه و بخصوص بعد از یجران انقلابی ۱۹۱۸-۱۹۲۳ آلمان دیگر هیچ تردیدی برای تئوریدانهای طبقات مترقی باقی نماند که «قیام مسلحانه» آخرین دقایق انقلاب پرولتاریا خواهد بود و با وجود تکنیک جنگی معاصر پیروزی این قیام کاملاً امکان‌پذیر میباشد.

پرولتاریا روی شرایط زمانی و مکانی و در نتیجه تشکیل و داشتن اشتراک منافع خیل جدیتر از توده‌های زحمتکش دوره‌های ماقبل خود نسبت بقیام مسلحانه رفتار مینمایند.

همین حقیقت محرز بود که احزاب پرولتری قرن ۱۹ اروپا بر آن داشت که شاهراه تئوری مخصوص برای (قیام مسلحانه) ابتکار و این اشاره پیروزی را از آنحالت جامدی که انقلابیون سابق بآن داده بودند بیورن بیاورند.

بخش دوم

تئوری (قیام مسلحانه)

در سالهای ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ اروپای مرکزی بخصوص فرانسه مرکز عملیات انقلابی و صحنه قیامهای مسلحانه توده زحمتکش اروپا گردید. نتایج تجربی گرانیهای این عملیات بخصوص تجربه طغیانهای مسلحانه ژوئن ۱۸۴۸ پاریس ثوریدانها و ایدئولوژیستهای وابسته بطبقه مرفعی را تحت تاثیر قرار داده و توجه آنها را بنقش مهمی که «قیام مسلحانه» در سرنوشت انقلاب بازی میکند معطوف ساخت.

تجربیات انقلابات اواسط قرن ۱۹ اروپا برای اولین بار بوسیله انگلس بفرم کلاسیکی در کتاب مشهور «انقلاب و ضد انقلاب در آلمان» منعکس گردید انگلس در این کتاب با تجزیه و تحلیل انقلابات مزبور تعلیماتی میدهد که بیان ساده آنها بشرح زیر است

طغیان نیز مانند جنگ یا سایر فنون بمنزله فن مخصوصی است طغیان تابع مقررات معین و مشخصی است که اگر احزاب انقلابی نسبت بدانها توجه عمیق مبذول ندارند بطور حتم با مواجهه با شکست شده از بین خواهند رفت.

مقررات طغیان منطقا از ماهیت و کیفیت احزاب و شرایطی نتیجه میشود که انقلابیون مجبورند بصورتهای مختلفه با آنها سر و کار و ارتباط داشته باشند. هر قیام مجموعه عملیاتی است که نه تنها میزان و حدود مشخصی نمیتوان برای آنها قائل شد بلکه بطور حتم در نتیجه وقایع روزانه تغییرات عمیقی پیدا میکند قبل از هر قیام مسلحانه بایستی باین نکته مهم توجه کرد که نیروهای نظامی ضد انقلابی از هر حیث از تعلیمات علمی و عملی بهره مند هستند.

بنابراین اگر قیام کنندگان نتوانند در مقابل آنها نیروهای عظیمی قرار بدهند و یا در نیروهای ضد انقلابی باندازه کافی نفوذ نکرده باشند بطور قطع از صحنه عملیات فاتح بیرون نخواهند آمد.

«مادام که امکان مقاومت در برابر عواقب و نتایج قیام تامین نشده باشد نبایستی بقیام مبادرت نمود» (انگلس)

بمحض شروع قیام بایستی با وسعت زیادی شروع بعملیات کرد و بدون درنگ بتعرض جدی پرداخت.

بایستی این حقیقت محرز را در نظر داشت که دفاع در موقع قیام بمنزله ناقوس مرگ قیام کنندگان است زیرا قبل از آنکه انقلابیون بتوانند بکیفیت نیروی خصم آگاه شوند وضعیت خود آنها در برابر حریف متشکل و تعلیم یافته روشن شده و حمله بر آنها با سرعت و شدت و وسعت روزافزونی شروع خواهد گردید.

انگلس میگوید

تا موقعیکه هنگهای حریف پریشان هستند بطور غافلگیرانه بر آنها حمله کن. همه روز در فکر موفقیتهای جدیدی باش اگرچه آن موفقیت کوچک و جزئی باشد. همیشه تفوق روحی را که اولین مرحله موفقیت آمیز قیام بتوبخشیده است حفظ کن. همیشه نظر عناصر متزلزلی را که در عقب جنبش قویتر رفته و بطرفی که امید فتح آن بیشتر است متمایل میشوند بسوی خود جلب کن.

سعی کن تا حریف خویش را مجبور به عقب نشینی نمایی.

دانتون مشهورترین پیشوای انقلابی و بزرگترین نابغه تاکتیک انقلاب میگوید

de l' audace

de l' audace

encore de l' audace!

نه تنها این گفته بزرگ دانشمند انقلابی را بایستی همیشه در نظر داشت بلکه بایستی درس تعلیم يك انقلابی بزرگ دیگر را که میگوید

«وقتیکه انقلاب شروع میشود بایستی با جدیت و شدت و خیلی زیادی شروع بعمل نموده و بتعرض مبادرت کرد» (انگلس) فراموش کرد و این گفته مهم

وی را که «بمنزله مرگ قیام مسلحانه میباید» از نظر دور نداشت. انگلس این حقیقت محرز را بفرمهای گوناگون در کتاب خود تایید و تاکید نموده است.

«در جنگ بخصوص در جنگ انقلابی تا موقعیکه موفقیت قطعی تحصیل نشده باشد سرعت عملیات قانون اساسی انقلاب میباید ما میتوانیم این حقیقت محرز را در خارج از تصورات خالص جنگی ثابت نماییم» (انگلس) مارکس نابغه بزرگ طبقه کارگر در این موضوع با انگلس کاملاً هم عقیده بوده است وی در نامه مورخه ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ به کوهلمان مینویسد «اگر آنها (مقصود شرکت کنندگان کمون پاریس ۱۸۷۱ است) مغلوب شوند چیز دیگری جز «سختی» آنان دلیل مغلوبیتشان نخواهد بود»

فرمول «دفاع بمنزله مرگ قیام مسلحانه» در تمام انقلابات و قیامهای ملی تختی در بحرانهای انقلابی قرن ۲۰ آلمان همیشه در سرنوشت استراتژی انقلابیون قرار داشته و واقعیت آن از هر حیث محرز گردیده است. پیشبینی مارکس در عدم موفقیت کمون پاریس به حقیقت پیوست و برای اولین بار فرمول انگلس و گفته دانتون با طرز روشنی تایید گردید.

اولین انقلاب پرولتاریا (کمون پاریس) برای آن در مدت کوتاهی (۶ هفته) منجر به شکست شد که سران انقلاب مزبور دفاع را بر حمله - تثنائی را بر سرعت انتظار را بر تعرض ترجیح دادند.

شکست کمون پاریس باعث شد که سازشکاران بدون تجزیه و تحلیل عوامل شکست ایده «قیام مسلحانه» را مورد انتقاد سخت قرار داده و در نفی این تئوری مهم بسخن سرایی و عبارت پردازیهای شدیدی مشغول گردند.

سازشکاران ترسو در نغمه‌های جاهلانه خود برای رد تئوری «قیام مسلحانه» شکست کمون پاریس را مدرک قرار داده و چنین استدلال میکنند که «با اینکه قیام پاریس بیش از پنجاه هزار نفر جنگجوی مسلح در اختیار داشت و اسلحه جنگجویان انقلابی تقریباً همانند سلاحهای حریف آنها بود با اینکه ارتش دولتی چه از نظر کیفیت در ابتدای قیام عقب مانده بنظر میرسید با اینکه در نزد قیام کنندگان چند صد اراکه توپ حتی توپ سنگین «که محافظین ورسای فاقد آنها بودند» وجود داشت و از نظر مهمات نیز تفوق با آنها بود با اینکه

متخصصین مجرب جنگی مانند «کلوزر - رنوسل - دوبروفسکی» در راس قیام قرار داشتند خلاصه با تمام امتیازات و تفوق کمی و کیفی انقلابیون نسبت به ارتش دولتی فراسنه بازهم قیام کنندگان در قیام پاریس مغلوب ارتش دولتی گردیدند.»

مخالفین «قیام مسلحانه» باتکاء بمسائل بالا ادعا مینماید که «کمون پاریس ثابت کرد که هر قیام مسلحانه‌ای ولو برتری تکنیکی و نفری هم داشته باشد در وضعیت امروزه بطور حتم مواجه با عدم موفقیت خواهد شد.» ولی این آقایان در موقع تشریح کمون پاریس این حقیقت غیرقابل انکار را از نظر دور میدارد که «حتی در جنگهای کنونی هم تکنیک تابع شرایط زمانی و مکانی بوده و تاثیر آن منوط به چگونگی ارگانیزاسیون استفاده کنندگان است» مثلاً

در جنگ ۱۸۷۰ با اینکه اسلحه پیاده نظام پروس از نظر کیفیت بمراتب پست‌تر از پیاده نظام فراسنه بود معهذا عقب‌ماندگی تکنیکی مانع از پیروزی درخشان آلمانها نگردید.

يك مثال دیگر

با اینکه توپهای ژاپنی در جنگ ۱۹۰۴ خیلی قدیمتر و کهنه‌تر از توپهای روسی بود معهذا برتری تکنیک اسلحه از شکست افتضاح‌آمیز دولت تزاری جلوگیری نکرد.

بنابراین تکنیک اسلحه نمیتواند برای استدلال آقایان سازشکارها پایه محکمی تشکیل دهد.

بزرگترین علت شکست کمون پاریس را بایستی در تاکتیک انقلابیون جستجو کرد يك نظر اجمالی به قیام پاریس ثابت میکند که دولت کمون نه تنها نتوانست مقررات و قوانین انقلاب را در قیام مسلحانه پاریس تعمیم دهد بلکه موفق هم نشد از هرج و مرجی که معمولاً هر دولت انقلابی بلافاصله پس از پیروزی خود بدان دچار میشود فاتح بیرون آید. کمون پاریس به‌عوض اینکه این مسئله حیاتی انقلاب را بلافاصله پس از پیروزی خود تأمین نماید برعکس بواسطه تاکتیک غلط خویش هرج و مرج را تشدید نمود. بزرگترین اشتباه کمون پاریس این بود که توسعه عملیات جنگی را بدست طبیعت

سپرد.

کمون پارلیس متوجه نشد که توسعه «خودبخود» عملیات جنگی در حین انقلاب یا پس از پیروزی انقلاب غیرممکن است و تامین این مسئله مهم جز با اقدامات سریع و فعالیت‌های شدید سران انقلاب میسر نخواهد بود. بنابراین نایستی تصور کرد که کمون پاریس يك قیام مسلحانه با نقشه‌ای بوده و شروع آن براساس تاکتیک استراتژی علمی و از طرف مرکز مجریی بوقوع پیوسته است.

تاریخ این انقلاب بطور وضوح نشان میدهد که کمون پاریس از نظر فرماندهی در شرایط فوق‌العاده نامساعدی آغاز گردید و تاکتیک رهبران آن نیز با موقعیت زمانی و مکانی بهیچ وجه وفق نمیداده است.

شکست سخت کمون پاریس بسازشکاران میدان وسیعی داد که چندین ده سال تبلیغات ضد «قیام مسلحانه» را در بین توده‌ها وسعت داده و اهمیت قیام را کوچک و آنرا از صورت «فرم مبارزه انقلابی» خارج نمایند تبلیغ این عناصر باندازه‌ای شدید بود که حتی توجه انگلس را نیز بخود و نظریه این دانشمند بزرگ را بنفع عناصر سازشکار تغییر داد.

انگلس که در کتب بیشمار خود بخصوص در کتاب «انقلاب و ضد انقلاب در آلمان» همه جا از اهمیت «قیام مسلحانه» سخن میراند و ارزش زیادی برای این نهضت قائل بود در سال ۱۸۹۵ در مقدمه تالیف مشهور مارکس «مبارزه طبقاتی در فرانسه» با نظر تردید به «قیام مسلحانه» نگاه و پیروزی آنرا در شرایط کنونی تقریباً غیرممکن تلقی میکند.

اثر تبلیغ عناصر ضد «قیام مسلحانه» انگلس را که از تئورسینهای و بخصوص یکی از پایه‌گذاران تئوری «قیام مسلحانه» بود طوری منحرف ساخت که وی در سال آخر عمر خود (۱۸۹۵) در زمره مخالفین بی‌پرنسیپ این قضیه قرار گرفت.

در این سال انگلس ضمن اشاره به تئوری «قیام مسلحانه» مینویسد «آیا این مسئله نشان نمیدهد که در آینده مبارزه خیابانی * هیچ نقشی را

* مقصود از جنگهای خیابانی (barricada) است که در حین انقلاب و (قیام مسلحانه) روی

می‌دهد.

بازی نخواهد کرد؟ هیچ این موضوع میرساند که از سال ۱۸۴۸ شرایط برای قیام کنندگان داخلی ناسماعتدتر و برعکس برای ارتش مناسبتر شده است. بنابراین هر جنگ خیابانی که در آینده روی دهد فقط هنگامی میتواند با موفقیت مواجه شود که نقص وضعیت حاضره با شرایط دیگری جبران گردد. جنگ خیابانی در مرحله اول انقلاب اجتماعی سختتر از جریان بعدی آن خواهد بود بهمین جهت هم بایستی با کمک نیروهای خیلی بیشتری بآن مبادرت کرد. ولی این نیروها در آنموقع مانند موانع انقلاب کبیر فرانسه یا انقلاب ۴ سپتامبر و ۳۱ اکتبر پاریس حمله آشکارا را بر تاکتیک غیرفعال سنگری barricadae ترجیح خواهند داد.»

در همین عوان که حتی انگلس هم در زمره مخالفین (قیام مسلحانه قرار گرفته بود یکی از کشورهای مهم اروپا تازه در مرحله تکامل سرمایه‌داری داخل و برعکس سایر ممالک بزرگ هنوز انقلاب بورژوازی خود را طی نکرده بود. اساسا اگر از قیام دکابریستها که جنبه کودتای نظامی دولتی (pronunclamento) داشت بگذریم و همچنین قیام دسته (اتحاد اسلاوها) را که سعی میکردند جنبش سربازی درست کنند نادیده بگیریم از قیام مشهور بوگاف تا زمان چرنیشفسکی هیچ زمزمه‌ای از (قیام مسلحانه) در بین توده‌های کثیر روستایی روسیه شنیده نمیشد در قرن ۱۹ نیز با تمام مجاهدات چرنیشفسکی و اعجازی که وی را در ادبیات انقلابی داشت و با اینکه در سالهای ۱۸۷۰-۱۸۶۰ در بین توده‌ها روحیه انقلابی حکمفرما بود معینا هیچگونه جنبش عملی مسلحانه‌ای در روسیه بوقوع نپیوست.

در اوئل قرن ۲۰ تکامل سرمایه‌داری در روسیه از یکطرف - استبداد و مظالم تزاریسیم از طرف دیگر با نتایج افتضاح‌آمیز جنگ روس و ژاپن و محصول فقرآور بحران اقتصادی توأم شده و مسئله انقلاب و قیام مسلحانه را با شدت زیادی در مقابل دستجات طبقاتی قرار داد.

در اینجا از چگونگی مبارزه تروریستی پوپولیستها یا از مبارزه اقتصادی آلونومیستها سخنی نگفته و مستقیما بتشریح مسئله (قیام مسلحانه) در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه میپردازیم.

پس از چرنیشفسکس لنین اولین کسی بود که در ۱۹۰۲/۱۲/۱ بمناسبت

اعتصاب کارگران رستف در ایسکرا مقاله انقلابی مهمی تحت عنوان (حوادث جدید و مسئله قدیم) نوشت و در آن مسئله قیام مسلحانه را مورد بحث قرار داد.

لنین از بدو فعالیت سیاسی خود باین مسئله مهم توجه عمیقی مبذول میداشت وی در ۱۹۹۱/۵/۷ بمناسبت تیراندازی ابوخیف مینویسد

«اخیرا صحبت‌های زیادی مبنی بر اینکه مبارزه خیابانی بر علیه ارتش کنونی امکان‌پذیر نیست و امیدی در بر ندارد شنیده میشود... مبارزه خیابانی ممکن است و نه تنها وضعیت جنگجویان در این مبارزه یاس‌آمیز نیست بلکه اگر دولت مجبور شود با اهالی (نه با يك کارخانه تنها) سروکار پیدا کند موفقیت و یاس‌آور خواهد بود» (روزنامه ایسکرا ژوئن ۱۹۰۱)

در آن موقعیکه سازشکاران بین‌الملل دوم اظهار نابغه بزرگ پرولتاریا یعنی انگلس را بر علیه (قیام مسلحانه) دست‌آویز خود قرار داده و توده‌ها را به سازشکاری دعوت میکردند لنین با اینکه تازه بمرحله سیاست و مبارزات طبقاتی قدم گذاشته بود با صدای رسا امکان (قیام مسلحانه) را گوشزد و پیروزی آنرا خاطر نشان ساخت.

سراسر کتاب (چه باید کرد) و اغلب مسائلی که از طرف لنین در کنگره دوم حزب سوسیال - دمکرات روسیه مطرح شد حاکی از این بود که «پیروزی قیام مسلحانه هنوز هم بقوت خود باقی و وضعیت نظامی امروزه نتوانسته است کوچکترین تلزلی در آن وارد نماید»

اگر در جریان - سالهای ۱۹۰۴-۱۹۰۱ لنین بطور وضوح شعار آمادگی قیام مسلحانه را اعلام ننمود برای این بود که هنوز شرایط لازم برای عملی کردن این جنبش ایجاد نشده بود.

حادثه خونین ژانویه ۱۹۰۵ بی‌اعتنایی تزار نسبت بتقاضای ملت - تیراندازی بطرف کارگران در حین دموستراسیون عوامل را برای اعلام قیام کاملاً مستعد نمودو بهمین جهت در ۱۸ ژانویه لنین یکی از مقالات خود را با شعار «زنده باد پرولتاریای قیام کنند» خاتمه داده و در آن صریحا اشاره کرد که «تجهیز و تسلیح ملت یکی از وظایف نزدیک دقایقی انقلابی است» لنین در مقاله خود مینویسد «قیام پتربورک بهر صورت که خاتمه یابد بطور حتم و بطور قطع

بمنزله نخستین مرحله قیامی خواهد بود که بمراتب وسیعتر آماده‌تر و خرمندانه‌تر است.»

در کنگره سوم مسئله «متد مبارزه مستقیم سیاسی» در سرلوحه پروگرام حزبی قرار گرفت.

بلشویکها مصمم بودند که در این کنگره مسائل زیر را با شدت و وسعت زیادی مورد بحث قرار داده و آنرا بنفع قیام مسلحانه خاتمه بدهند.

۱- ارگانیزاسیون کلیه اعتصابهای سیاسی بر طبق نقشه معین

۲- طرق تسلیح توده

۳- طرق ارگانیزاسیون قیام مسلحانه

۴- طرق تأثیر متقابل و نفوذ در ارتش

۵- تقسیم‌بندی عملیات انقلابی

ولی در نتیجه مخالفت شدید منشویکها و عدم حضور آنها در کنگره مسائل بالا آنطوریکه شایسته بود مورد شور عمومی قرار نگرفت.

کنگره سوم (مه ۱۹۰۵) در قطعنامه خود صریحا خاطرشنان نمود که جنبش کارگری بطور قطع منجر به (قیام مسلحانه) خواهد گردید.

در ژوئن ۱۹۰۵ لنین مینوسد «ارتش انقلابی برای تعیین سرنوشت بعدی ملت روسیه برای حل مسئله آزادی که اولین و حیاتی‌ترین مسئله است بایستی عملا تعلیمات جنگی ببیند و اسلحه جنگی بکار ببرد.»

چون تاریخ مختصر انقلاب بطور علیجده تحت عنوان (انقلاب ۱۹۰۵) چاپ شده است لذا در اینجا انقلاب مزبور فقط از نقطه نظر (قیام مسلحانه) مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد.

همیشه بایستی این نکته را در نظر داشت که قانون (قیام مسلحانه) بروز عوامل منفی را هیچگاه اتفاقی تلقی نمیکند شکست هر انقلاب در رابطه نزدیکی با کیفیت فرماندهی و چگونگی اوضاع سازمانی و تبلیغاتی دارد.

علت پیش آمدهای منفی انقلاب ۱۹۰۵ را قبل از هر چیز بایستی در عدم آمادگی توده‌ها و فقدان ارتباطات جنگی آنها دانست.

قیام مسکو نیز از آنجهت منجر به شکست گردید که وضعیت توده‌ها از نظر سازمانی و تاکتیکی مستعد برای قیام نبود زیرا

فقط کمی قبل از قیام مسلحانه مسکو بود که لائبراتورهای متعدد در پترزبورگ و فنلاند از طرف انقلابیون بطور نهانی تاسیس و با سرعت و شدت زیادی ساختن مواد منفجره و بمب میپردازند علاوه بر فعالیتهای داخلی در خارج نیز مامورین کمیته انقلابی مسکو شروع بکار نموده و مشغول تهیه مواد و خرید اسلحه جنگی میگردند ولی تمام این اقدامات برای قیام مسکو مشمشر واقع نمیشود زیرا از يك طرف نه تنها با مواد و بمبهای ساخت پترزبورگ تقریباً در پایان عملیات قیام کنندگان برای حمل حاضر میگردد بلکه در نتیجه بروز بعضی عوامل در حمل آنها نیز وقفه حاصل و بالنتیجه در موقع معین بمسکو نمیرسد از طرف دیگر مامورین خارج هم نمیتوانند بموقع خود اسلحه و مواد جنگی تهیه شده را بمقصد بفرستند شکست این قیام فقط معلول نواقص سازمانی و تکنیکی بود چون کارگران و قیام کنندگان در نتیجه میتنگهای متعدد و فعالیت‌های تبلیغاتی با شعارهای انقلابی مانوس و از نظر سیاسی باندازه کافی تربیت شده بودند.

یکی از بزرگترین عالم شکست قیام مسکو معلول این بود که کمیته مسکو نمیتوانست قبل از نهضت و حتی در حین قیام بین کارگران و ارتش رابطه نزدیک برقرار و از نارضایتی افراد نظامی استفاده نماید مثلاً با اینکه در ارتش و نیروی بحریه نیکلای دوم بواسطه عدم موفقیت روسیه در جنگ با ژاپن جوش و خروش سختی بر پا بود و خشم و غضب افراد هر روز بیشتر از روز پیش میشد مع هذا از این عوامل مهم هیچگونه استفاده‌ای بعمل نیامد.

نارضایتی افراد نیروی بحریه بصورت قیام مشهور ملوانان زره‌دار (با تمکین) نمودار گردید و از طرف سربازان زمینی نیز چندین سازمان انقلابی تاسیس شد ولی بواسطه عدم توجه مسئولین حزبی و سران انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بین سازمانهای انقلابی و سربازان ارتباط کامل بوجود نیامد و از نظر تشکیلاتی و فرماندهی نیز بین آنها وحدت لازم برقرار نشد.

اساساً سازمانهای حزبی با نظر اهمیت بتشکیلات انقلابی سربازان نگاه نکرده و برای تماس با آنها اقدام مؤثری نمینمودند و بهمین جهت عوامل گرانها و مؤثری که میتوانست در سرنوشت قیام کارگران نقش مهمی بازی کند مورد استفاده قرار نگرفت.

برای ثابت کردن این نکته فقط کافیسٹ گفته شود که اگر زره‌دارهایی که در ژوئن ۱۹۰۵ در دریای سیاه بر علیه دولت تزاری قیام کردند به‌نهیست کارگری ادسا که در حال تحول بقیام مسلحانه بود ملحق میشدند بدون شك ادسا بدست انقلابیون میافتاد ولی بواسطه نبودن ارتباط نزدیک بین زره‌دارها و کمیته انقلابی نهیست ادسا در اندك مدتی بوسیله نیروهای دولتی خفه و خاموش گردید.

در قیام مسکو نیز عین اشتباه تکرار شد چرا کارگران در قیام پادگان نظامی مسکو هیچگونه شرکت عملی نکرده و در نتیجه این پادگان درمقابل نیروهای دولتی تاب مقاومت نیاورد و بشکست قطعی دچار گردید. در صورتیکه اگر کمیته مسکو قیام خود را دقیقاً با قیام سربازان شروع نموده و یا با آنها همکاری میکرد نه تنها سرنوشت قیام مسکو صورت دیگری بخود میگرفت بلکه در نتیجه بدست آوردن مهمات و مواد جنگی دیگر پادگان مسکو مجبور نمیشد در شرایط سخت باریکاد بجنگ بپردازد.

علت دیگری که در شکست قیام مسلحانه مسکو و ادسا و سایر نواحی روسیه نقش مهمی بازی میکرد عدم مراعات توصیه انگلس بود. در تمام نهیستهای انقلابی ۱۹۰۵ روسیه کمیته‌های مربوطه بجای دستور حمله و تعرض فرمان دفاع صادر میکردند و علاوه بر آن ابتکار عملیات همیشه در دست یک‌کده معین بود و این عده نیز طبعاً پس از هر شکستی محتاط‌تر و محافظه‌کارتر میشدند.

سازمانهای انقلابی ۱۹۰۵ در هیچ موقع نتوانستند پیش بینی‌های لازم را نموده از تجربیات کمون پاریس درس عبرت بگیرند. پس از شکست قیام مسکو دولت تزار از حالت دفاعی خارج و شدیداً بعملیات ضد انقلابی و حملات متوالی بازادیخواهان پرداخت این وضعیت باعث شد که سرتاسر جبهه سازشکاران از ملیکف گرفته تا پله خانوف بجنب و جوش درآمده و فریاد آنها بر علیه (قیام مسلحانه) بلند شود.

پله خانوف پس از تشریح انقلاب ۱۹۰۵ باین نتیجه میرسد که قیام مسلحانه قضیه‌ای کهنه شده میباشد و توسل باسلحه برای طبقه کارگر فایده‌ای ندارد. پله خانوف بنظریه‌ای که انگلس در ۱۸۹۵ اظهار داشته بود اتکاء نموده و خود

را طرفدار جدی آن معرفی میکرد و میگفت که «تا موقعیکه ارتش کاملاً بطرف ملت متمایل نشود نمیتوان اظهاراتی در اطراف پیروزی (قیام مسلحانه) نمود». بنا به عقیده پله خانوف تسلیح کارگران میبایستی موقوف شده و جای خود را به تشدید امور تبلیغاتی در ارتش بدهد. لنین در یکی از مقالات خود (درسهای قیام مسکو) در پاسخ پله خانوف ثابت نمود که فقط در دوران (قیام مسلحانه) ممکن است ارتش بطرف ملت متمایل گردد زیرا «بدیهی است که اگر انقلاب نتواند جنبه توده‌ای بخود گرفته و ارتش را تحت نفوذ بگیرد نمیتوان صحبتی از مبارزه جدی و شدید نمود. البته فعالیت در ارتش مفید است ولی نمیتوان تصور کرد که قرار گرفتن ارتش در ردیف ملت بصورت یک عمل ساده و واحدی انجام بگیرد و این عمل نیز یکطرف نتیجه اعتماد و اطمینان از طرف دیگر معلول دانش و فهم باشد. قیام مسکو ابتداءً و غیرفعال بودن این نظریه را بطور وضوح ثابت میکند... قیام مسکو بخصوص بمانشان میدهد که انقلاب و ارتجاع هر کدام برای جلب ارتش بیاس‌آمیزترین و شدیدترین مبارزه متوسل میشوند» لنین پس از انقلاب ۱۹۰۵ بین منشویکها و بلشویکها مبارزه سختی در اطراف مسئله قیام مسلحانه درگرفت منشویکها سخت فعالیت میکردند تا از شکست انقلاب ۱۸۴۸ و ۱۸۷۲ فرانسه و (۱۹۰۵ روسیه اتخاذ سند نمود و تئوری (قیام مسلحانه) را بیفایده و مصر جلوه دهند ولی بلکشیویکها با دلایل منطقی اظهارات آنها را رد نموده و (قیام مسلحانه) را یکی از موثرترین عامل پیروزی طبقه کارگر معرفی میکردند.

اسناد محرمانه‌ایکه بین مقامات عالی تزاری راجع بقیام مسلحانه ۱۹۰۵ رد و بدل شد و در چند سال پیش منتشر گردید حقایق بلشویکها را در این مسئله ثابت مینماید.

این یادداشتها حاکی از اینست که در جنگهای خیابانی و قیامهای مسلحانه وضعیت هر ارتش بعد اعلای خود در سختی خواهد رسبد و در صورت تعرض انقلابیون شکست آن حتمی خواهد گردید.

شکست هر انقلاب جبرایکدوره ارتجاعی شدیدی در پی خواهد داشت. انقلاب ۱۹۰۵ هم از این قانون جبری بی‌نصیب نماند. پس از انقلاب محافل ارتجاعی روسیه مدت پنجسال تمام امتیازات تحصیلی انقلابیون را متدرجاً

ملفی نموده و حملات شدید و ترور عقاید را تا سطحی بالا بردند که امکان هرگونه نهضتی منهدم شد و کلیه آزادیخواهان مجبور گردیدند یا بطور سری اقدامات کوچک و جزئی بنمایند و یا اساسا ساکت و صامت شاهد فعالیت‌های آزادیکش دولت و مامورین تزار گردند.

در سال ۱۹۱۲ نهضت کارگری دو مرتبه سیر صعودی خود را آغاز نمود و به‌نیتجه بازهم مسئله (قیام مسلحانه) در مقابل دستجات سیاسی عرض اندام کرد.

لنین در ژوئن ۱۹۱۲ مینویسد

«نبایستی فراموش کرد که این اعتصابها در روسیه یکجا منتهی میشود. اعتصابهای توده‌ای پایدار بلافاصله با قیام مسلحانه مربوط است. شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه آنطوریکه ملتدین و لیبرالها تصور میکنند معلول آن نبود که انقلاب «خیلی دور» رفته و قیام دسامبر «مصنوعی بود» برعکس علت شکست این بود که اولاً قیام باندازه کافی فراتر نرفت ثانيا موضوع ضرورت انقلاب بقدر کفایت در بین طبقات انقلابی اشاعه نیافت و تفهیم آن بصورت جدی واقعیت پیدا نکرد ثالثا قیام جنبه دوستانه قطعی سازمانی یکبارگی و تعرضی نداشت.» جنگ امپریالیستی ۱۸-۱۴ شروع گردید و تزار فرمان بسیج ۱۸ میلیون نفر را صادر نمود. تزار امید داشت از این راه دو استفاده مهم بنماید

از یکطرف با ملیس کردن کارگران و روستاییان (برفم نظامی) بین ارتش و ملت دوستی متقابله‌ای بنفع ارتش ایجاد نماید از طرف دیگر توده‌های انقلابی را از هم تجزیه و آنها را مشغول نگاهدارد. عولی تصور تزار این دفعه نیز بخطارت و ارتش بر علیه وی قیام نمود.

دخول تقریبا ۱۶ میلیون روستا و کارگر بصوف ارتش تزار باعث گردید که انقلاب فوریه ۱۹۱۷ مطابق ایده پله خانوف انجام بگیرد بدینمعنی که قبل از آنکه جنگ خیابانی صورت شدیدی پیدا کند ارتش بطرف ملت متمایل شده و بیروزی انقلاب را تامین نمود. ولی حوادث ژوئیه ۱۹۱۷ یکبار دیگر اشتباه نظر پله خانوف را تثبیت نمود.

در این ماه کرنسکی از طریق پرووکاسیون چندین هنگ بدور خود جمع نموده

و موفق شد نهضت توده‌های کارگر را که برای جنگ حاضر و متشکل نبودند از بین ببرد.

همین باعث شد که مسئله (قیام مسلحانه) بیش از هر موقع اهمیت پیدا کند. لنین جدا باین مسئله پرداخت و در مقالات متعدد و سخنرانیهای متوالی خود توده‌ها را تربیت و آنها را تئوری (قیام مسلحانه) آشنا کرد.

لنین در (مارکسیسم و قیام) دستورهایی میدهد که خلاصه آن اینست برای اینکه قیام بموفقیت پیوندد بایستی هر طبقه پیشرو و متکی شد نه بر توطئه و دسته‌بندی برای ایتکه قیام و موفقیت‌آمیز باشد بایستی بر سیر صعودی انقلابی ملت اتکاء کرد برای اینکه پیروزی قیام تامین شود باید در موافقی شروع بعمل نمود که اولاً فعالیت صفوف پیشرو توده خیلی شدید باشد ثانیاً در صفوف دشمن و دوستان ضعیف انقلاب تزلزل عمیقی ایجاد شده باشد. « (قیام مسلحانه) اکتبر ۱۹۱۷ ثابت نمود که بین نهضت نظامی و کارگری هیچ جدایی نمیتوان قائل شد و اگر سربازان قیام کننده نسبت بانقلابیون اطمینان پیدا کنند بدون شك تحت رهبری کارگران قرار گرفته و دوش بدوش آنها بر طبق يك نقشه معین و برای يك هدف مشخصی مبارزه خواهند نمود. (قیام مسلحانه) من حیث‌المجموع ثابت میکند که ابتکار همیشه در دست قیام کنندگان میباشد زیرا انقلابیون روی شرایط خاص خود نمیتوانند بطور غافلگیرانه بر دشمن حمله نمایند و هر دقیقه‌ای که برای این حمله مناسب باشد انتخاب کند و در اندك مدتی راههای ارتباطی و مراکز حیاتی را متصرف و عمل خود را با سرعت و وسعت ادامه میدهد. تمام این عملیات با موفقیت توأم خواهد شد مشروط براینکه قیام از فرماندهی و وحدت نظر و نقشه معین برخوردار و همیشه تاکتیک کحمله را بر دفاع ترجیح بدهد.

تبرستان
www.tabarestan.info

از نظر ماتریالیسم دیالکتیک

تبرستان
www.tabarestan.info

باریکاد

تاکتیک و استراتژی (قیام مسلحانه)

تبرستان
www.tabarestan.info

در قیامهای مسلحانه ۱۲ ماه مه ۱۵۸۸ و ۱۶ اوت ۱۶۴۸ که در شهرهای بزرگ فرانسه واقع شد در دوران انقلاب باندازه‌ای ساختن و احداث موانع در خیابانها وسعت پیدا کرد و این موانع چنان نقش مهمی در دفاع و حمله انقلابیون بازی نمود که ایام مزبور (روزهای باریکاد) خطاب گردید.

در قیامهای مسلحانه ۱۸۲۷ و ۱۸۳۰ و ژوئن ۱۸۳۲ و ۱۸۳۴ و ۱۸۴۸ پاریس ساختن باریکاد بطور دامنهداری معمول شد بطوریکه در فوریه ۱۸۴۸ بیش از ۱۵۰۰ باریکاد بوسیله کاکران پاریس ساخته شد.
علاوه بر انقلابهای توده‌ای غالباً در جنگهای دولتی نیز باریکاد اعمال میگردد مثلاً

در ۱۸۷۱-۱۸۷۰ که شهر پاریس بمحاصره ارتش پروس درآمد دولت فرانسه هینتی بنام (کمیسون باریکاد) تشکیل داده و آنها را مامور نمود که در صورت نفوذ نیروی دشمن بداخل شهر مبارزات باریکادی اعمال و آنها تحت کنترل خود قرار دهد.

جنگها و مبارزات کمون پاریس از شدیدترین جنگهای باریکادی دنیا بشمار میرود نه تنها در پاریس بلکه در قیامهای لیون (۱۸۳۴) و بروکسل (۱۸۳۰) و وین پراگ و برلن (۱۸۴۸) و بخصوص در زدن (۱۸۴۹) نیز عمل احداث (باریکاد) تحت نظر باکونین شدید اعمال گردید.

در نتیجه تجربیات گرانبهای انقلابات ۱۸۵۰-۱۸۳۰ در تاکتیک و تکنیک باریکاد ترقی و تکامل وسیعی بوجود آمد.

برای رهبری جنگهای خیابانی در دوران انقلاب از طرف دستجات انقلابی متخصصین مخصوصی قبلاً تحت تعلیم قرار گرفتند و حتی دولتها بمنظور عقیم

گذاشتن تاکتیک باریکادی انقلابیون و یا توسل بساختن باریکاد (در مواقع محاصره) برای افسران آموزشگاه مخصوصی ترتیب داده و بترتیب آنها مشغول گردیدند بطوریکه از این دوره ببعد (باریکاد) بیک عمل تخصصی تبدیل شد

مثلا

در پراگ در زدن و برلین در جریان جنگهای خیابانی ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ عده زیادی از متخصصین فرانسوی و لهستانی برای احداث (باریکاد) از پاریس مامور نقاط مزبور شده و عملیات باریکادی انقلابیون را تحت نظم و دیسیپلین مخصوصی در آوردند.

تاریخ باریکاد از نظر اهمیت تکنیک بدو دوره تقسیم میشود.

الف - دوره نخست

تا سال ۱۸۵۰ که سطح تکنیک جنگی خیلی پایین بود باریکاد بمنزله استحاکامات خیابانی (Redoute) انقلابیون بشمار میرفت زیرا قیام کنندگان در پشت استحکامات مزبور قرار گرفته و در جنگهایی که بر علیه ارتش دولتی با گاردهای اشراف مینمودند بوسیله آنها خود را محفوظ یا عملیات جنگی خویش را استتار میکردند.

قیامهایی که تا این سال بوجود آمده بود تماما جنبه خیابانی و کوچهای داشت چون هرگونه انقلاب و طغیانی با احداث (باریکاد) شروع و یا توسعه آن وسعت و شدت پیدا میکرد و بالاخره هم در همان چهاردیواری (باریکاد) عاقبت قیامها معلوم و فتح یا شکست آنها آشکار میشد

وضعیت (باریکاد) ایندوره از سه حالت خارج نبود

یا ۱) قیام کنندگان از نظر کیفیت و کمیت اسلحه با ارتش کم و بیش یکسان و شرایط مبارزه برای هر دو طرف یکی بود مانند قیام ۱۸۴۸ برلن و ۱۸۴۹ در زدن که انقلابیون در برابر تفنگهای بی خان ارتش که برد آنها خیلی کم است پیشتول و تفنگهای ته پرسیاچمه ای و باروتی داشتند یا قیامهای پراگ و وین که قیام کنندگان در مقابل تفنگهایی بی خان نیروی دولتی از تفنگهای کوتاه خاندان (کارابین) استفاده میکردند و بنابراین تکنیک اسلحه آنان برتری داشت در این حالت پیروزی انقلاب فقط مشروط بکیفیت سازمان فرماندهی

و چگونگی تجربیات سران قیام بود.

یا ۲) در نتیجه محدود بودن اسلحه انقلابیون فقط عده کمی می‌توانستند عملاً در قیام شرکت نمایند و بالتجیه برتری با نیروهای دولتی بود در این حالت رهبران قیام مجبور میشدند از جنگ در نقاط متعدد و میدانهای وسیع خودداری و با استقرار در مراکز مهم استراتژیکی عملیات خود را ادامه بدهند در چنین مواقعی پیروزی انقلابیون مشروط بسرعت عمل و اتخاذ تاکتیک حمله و جلوگیری از تجزیه قوای انقلابی بود.

یا ۳) ارتش و انقلابیون هر دو به سیستم (مالکیت شخصی) احترام گذاشته و میدان مبارزه و شرایط نبرد را طوری محدود و مقرر میکردند که دایره زدو خورد حتی المقدور بنقاط بیطرف سرایت نمیگرد و از حدود مقرر فراتر نمیرفت در اینصورت پیروزی انقلابیون بیش از هرچیز وابسته باشغال مراکز حساس و تصرف راههای ارتباطی نیروی حریف بود.

در تمام این حالات عملیات طرفین از خیابانها تجاوز نمیکرد و سرنوشت دو طرف در پشت (باریکادها) معلوم میگردد ولی این شرایط و اینگونه محدودیت‌ها مندرجا معدوم میشد و هر روز تاکتیک نبرد توده‌ها و نیروی‌های دولتی صورت دیگری بخود میگرفت.

در سالهای ۱۸۴۸-۱۸۴۹ تشدید فوق‌العاده مبارزه انقلابی در تاکتیک ارتش تغییرات عمیقی وارد نمود و دولت مجبور شد برای درهم شکستن مقاومت انقلابیون مقرراتیکه در سابق رعایت آن واجب بود زیر پا گذاشته و بدون در نظر داشتن اصل (احترام مالکیت شخصی) بتنام نقاط حمله و برای تامین پیشروی یا دفاع خود کلیه ادوات جنگی اعم از توپ و تفنگ یا بمب و حریق استفاده کامل بنماید.

در قیام ژوئن ۱۸۴۸ پاریس وزیرجنگ وقت فراسنه (کاونیک) با تخریب و سوزندان منازل و بکار بردن توپهای سنگین لطمه شدیدی بانقلابیون وارد نمود زیرا بقول انگلس توده برای چنین حملاتی آماده نبود و در مقابله با آنها قدرت و توانایی نداشت.

در همان سال نیز ژنرال (ویندیشگریچ) فرمانده نیروهای دولتی پراگ و وین برای نخستین بار در حمله بر (باریکادها) تاکتیک حروف به (دالانی) را

بکار برد بدینمعنی که پیشروی و حمله خود را در طول خیابانها و یا از نقطه مقابل شروع نکرد بلکه با تخریب و منفجر ساختن (خانه‌ها و عمارات واقع در بین دو خیابان) دالانی بقلب مراکز تحت تسلط انقلابیون باز نموده و بالنتیجه خاصیت باریکاد را تقریباً خنثی کرد.

طریق اخیر بسرعت از طرف نیروهای دولتی سایر کشورها مورد استفاده قرار گرفت زیرا بدینوسیله قوای نظامی میتوانست با حداقل تلفات حداکثر استفاده را برده و نقاط حساس انقلابیون را بتصرف بخود درآورد.

مثلاً

در زدن با وجود مقاومت خونین و طولانی انقلابیون تلفات نیروهای دولتی از ۱۱ افسر (۴ کشته و ۷ زخمی) و ۱۲۱ سرباز (۲۶ کشته و ۹۵ زخمی) تجاوز نکرد در صورتیکه فقط عده کشته شدگان انقلابیون به بیش از ۵۰۰ نفر بالغ گردید.

در مقابل تاکتیک جدید قوای دولتی انقلابیون نیز طرز حمله و دفاع خود را تغییر دادند بدینمعنی که علاوه بر خیابانها کلیه ساختمانهای مجاور را نیز اشغال و از رخنه افراد نظامی شدیداً جلوگیری کردند این تاکتیک در جنگهای ۱۸۴۸ برلن تحت آزمایش قرار گرفته و نتیجه خوبی از خود نشان داد. این بود مختصری از کیفیت استراتژی و تاکتیک انقلابیون در باریکادهای قبل از ۱۸۵۰

دوره دوم یاد دوره کنونی

از ۱۸۵۰ بعد سطح تکامل تکنیک جنگی هر سال بیشتر از سال پیش ترقی پیدا کرد.

اسلحه سرد جای خود را بسلحهای گرم و دورزدن داد تفنگهای خود کار و مسلسل‌های سبک و سنگین جای تفنگهای بی‌خان و باروتی سابق را اشغال کرد مهمتر اینکه تانکها و توپهای بزرگ و بمب اندازه‌های دورزن در صحنه عملیات پیدا شدند و بالنتیجه جنگهای تن بدن و طولانی متدرجاً ناپدو گردید بطوریکه اکنون فقط تیراندازیهای دورادور سرنوشت مبارزه انقلابی را در عرض چند دقیقه معلوم میکند.

علاوه بر تغییرات شگرفی که در تکنیک جنگی حاصل شده در سایر قضایا و

عوامل نبرد نیز تغییرات ایجاد گردیده که در نتیجه آنها مبارزه باریکادی فوق‌العاده مشکل شده است مثلاً

اگر درازمنه قدیم خیابانهای تنگ و کج و معوج ساختن (باریکاد) را آسان و دفاع از آنرا تسهیل میکرد اکنون تمام این امتیازات منهدم شده است زیرا خیابانهای عریض و طویل و وجود میدانهای وسیع در انتها و ابتدای آنها مسئله ساختن باریکاد را مواجه با دشواریهای زیادی نمود.

تمرکز منازل کارگران بمنزله نیروی محرکه هرگونه قیام مسلحانه‌ای در جامعه امروزی میباشد در يك نقطه و امکان تخریب این منازل بوسیله توپهای دورزن باعث شده است که کارگران آنطوریکه باید و شاید نتوانند از موقعیت عمارات استفاده نمایند.

در ۱۸۷۱ که تکنیک جنگی هنوز بدین پایه ترقی نکرده بود جنگهای خیابانی کمون پاریس ثابت کرد که نقش قدیمی باریکاد دیگر نمیتواند در صحنه جنگهای طبقاتی فاتحانه تظاهر کند.

این مشکلات و معضلات مهم باعث شد که ایدئولوژیستهای طبقات انقلابی نیز بدو دسته تقسیم شوند یکمده مانند انگلس با تجزیه و تحلیل دقیق شرایط جدید و توجه بتکامل اسلحه جنگی باین نتیجه میرسند که «حتی در (مرحله کلاسیکی زد و خوردهای خیابانی) نیز جنبه روحی و معنوی باریکاد بیشتر از جنبه مادی آن موثر است زیرا باریکاد وسیله‌ای برای از هم گسیختن ثبات و متانت ارتش گردیده است» (انگلس)

ولی دسته دیگر یعنی رفورمیستها از این گفته انگلس سوءاستفاده نموده و با تحریف آن کوشش میکنند که موفقیت قیام مسلحانه و (باریکاد) را در وضعیت کنونی غیرممکن جلوه داده و بالتجربه ایده مزخرف (پارلمانتاریسم) را جانشین تئوری قطعی و آزادیبخش (قیام مسلحانه) بنمایند و از اینجا مبارزه پارلمانی و تردیونیتیسم را بر مبارزه انقلابی مرجع متظاهر سازند. پر واضح است که پارلمانتاریسم نمیتواند در آزادی طبقات زحمتکش هیچگونه نقشی (جز نقش تبلیغاتی) بازی کند زیرا هنوز در تاریخ مبارزه طبقاتی دیده نشده که يك حزب مترقی بتواند از راه پارلمان اساس ظلم و ستم بیدادگران را واژگون و متلاشی سازد.

ژنرال کلوزر که در انقلابات کمون پاریس بانقلابیون پیوست و در تمام وقایع انقلابی عملاً شرکت نمود در یادداشت‌هاییکه درباره حوادث سالهای ۱۸۸۰ نوشته است تعلیماتی میدهد که هنوز با اهمیت خودباقی و انقلابیون میتوانند ضمن تطابق آنها با شرایط زمانی و مکانی از دستورات مزبور استفاده نمایند. اینست بیان ساده تعلیمات کلوزر

در موقع انقلاب بایستی چه در خیابانها و چه در خانه‌ها بمبارزه ادامه داد منتهی این مبارزات نبایستی در نقاطی بعمل آید که عملیات انقلابیون در نظر نیروهای دولتی روشن باشد بلکه با تمام قوا سعی کرد کلیه فعالیت‌های در نقاط محفوظ و مستتر انجام یابد.

بایستی انهدام پرنسیپهای جنگ بورژوازی را اساس عملیات انقلابی قرار داد یعنی بجای جنگیدن با افرادی که هیچ چیز ندارند و احترام بمالکیت شخصی افراد بی‌چیز استفاده کامل شده و ثوری (مالکیت شخصی) بکلی نادیده تلقی گردد. باریکاد بایستی فقط بمنزله موانعی باشد که پیشرفت ارتش را سد نموده و یا لااقل بتاخیر اندازد بنابراین باریکاد بایستی بطور وسیع و بتعداد زیادی ساخته شود ولی نباید مقصود از ساختن آنها فقط حفاظت جنگجویان انقلابی باشد زیرا برای این منظور خانه‌های بیشمار و ساختمانهای چند طبقه کفایت میکند بلکه احداث باریکاد قبل از هر چیز بایستی بمنظور تعویق پیشرفت ارتش و متوقف ساختن آنها بعمل آید تا بدین وسیله برای انقلابیون موقعیت مناسبی بوجود آمده و دسته اخیر بتوانند از بالای بامها و یا از طبقات مرتفع عمارات قوای ارتجاع را در زیر گلوله و مواد منفجره قرار داده و آنها را بسته آورند ضمناً انقلابیون نبایستی در اینگونه مواقع فقط باسلحه گرم قناعت کنند بلکه باید از تمام وسایل و ادوات از تیر و تخته گرفته تا آب جوش و سنگ استفاده کامل بنمایند. «درشکه‌های واژگون شده درهای جدا شده از لولاها لوازم و اسبابهای خانگی که از پنجره ها پرتاب میشود سنگهای کف خیابان‌ها تیر و تخته و بشکه و امثالهم برای ساختن باریکاد کاملاً کافیست» (ژنرال کلوزر)

بایستی قبل از احداث باریکاد یا در حین عمل تا ممکن است شیشه‌های شکسته و بطریهای نیم شکسته در خیابانها پخش و میخهای بزرگ و نوک تیز

در عرض و طول گذرگاهها کوبید تا از پیشرفت وسائل کندرو و تندروی نیروی حریف جلوگیری به عمل آید بخصوص برای عقیم گذاشتن حملات تانگها بایستی تا سرحد مقدور مواد منفجره و بمبهای دستی و مخصوصا بطریهای حامل مواد محرقه تهیه و در به کار بردن آنها هم دقت زیاد ابراز شود. در حفاظت باریکادها نیز تغییرات مهمی داده شده است اگر در قدیم تمام انقلابیون در پشت باریکادها متمرکز و مشغول دفاع یا حمله میشدند امروز «در پشت باریکادها نبایستی حتی یکنفر هم باقی بماند» (ژنرال کلوزر) زیرا جنگ بایستی در داخل منازل جریان یافته و اطاق باطاق ادامه پیدا کند.

در قیام مسلحانه ۱۸۹۸ میلان برای اولین مرتبه تعلیمات کلوزر بکار رفت و برای نخستین بار در باریکادها سیمهای خاردار استعمال و انقلابیون در عمارات و ساختمانها با نیروهای دولتی بجنگ پرداختند بالنتیجه در این قیام با اینکه برتری نیروهای دولتی کاملاً هویدا بود معذراً قیام کنندگان توانستند با وجود اشکالات زیاد و تلفات مهم موفقیت پیدا نمایند.

در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ساختن باریکاد خیلی محدود و منحصر به دوره قیام مسلحانه مسکو بود و در این مرحله نیز قیام فقط نقش (مانع) را برای قیام کنندگان بازی میکرد زیرا در حین مبارزه انقلابیون بیشتر بمانور و دفاع متحرک مبادرت میکردند.

در انقلابات فوریه ۱۹۱۷ باریکاد تقریباً هیچ احداث نشد چون اکثریت توده‌ها که بخوبی متشکل و مسلح بودند در تمام حملات نقطه اتکاء جنگی را تشکیل میدادند بیشتر سربازان و افراد نیز از خواب غفلت بیدار و بجای تیراندازی بسمت خواهران و برادران خود نیزه‌های خویش را بقلب طبقه فاسد حاکمه و پادشاه ظالم و جبار خویش برگرداندند علاوه بر این قیام توده در تمام مدت انقلاب جنبه (تعرضی) خود را محفوظ داشت.

قبل از انقلاب اکتبر نیز فقط در اواخر سپتامبر و اوائل اکتبر که و نهضت توده‌ها تازه شروع شده بود در مسکو آنها در نقاط محدودیکه ممکن بود مورد حمله سخت دشمن واقع شود باریکاد احداث گردید.

بعد از جنگ بین‌المللی ۱۸-۱۴ هم احداث باریکاد در قیام ۱۹۲۳ آلمان بطور وسیعی انجام یافت و در مبارزه‌ایکه برای تصرف دبالکتیک که یکی از

نقاط مقاومتی قیام کنندگان بود باریکاد نقش مهمی بازی نموده و مانند وسیله موثر مبارزه مورد استفاده انقلابیون قرار گرفت.

تاکتیک باریکاد در قیام هامبورگ نسبت بسابق ترقی زیادی پیدا نمود مطابق نظریه کلوزر باریکاد در این قیام فقط مانند مانع ورداع پیشرفت نیروهای دولتی بکار میرفت زیرا تیراندازان انقلابیون اکثرا در بالای بامها و آخرین طبقات خانه‌ها مستقر شده بودند و ضمن کشف موقعیت دشمن آنها را بسته می‌آوردند بطوریکه در تمام مدت باریکاد قوای نظامی با وجود تلفات زیاد نتوانستند بنقاط دفاعی انقلابیون رخنه نمایند.

تجربه قیام هامبورگ یکمرتبه دیگر تایید نمود که باریکاد اهمیت جنگی خود را هنوز محفوظ داشته در تمام شرایط تکنیک جنگی میتواند در جنگهای خیابانی رل مهمی بازی کند.

امروز تضاد طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری بمرحله‌ای رسیده که پرولتاریای انقلابی خواهی نخواستی مجبور است با توسل باسلحه و از طریق انقلاب و قیام مسلحانه دشمن طبقاتی خود را معدوم و حکومت را در دست خویش بگیرد بدینجهت مبارزه بین پرولتاریا و پروژوازی بین اکثریت و اقلیت بین محرومین و محروم‌کنندگان روزبروز شدیدتر میگردد.

در مبارزه‌ایکه توده‌های کثیر رنجبر با طفیلی‌های اجتماعی مینمایند باریکاد بایستی بفرم و طرق زیر احداث و مورد استفاده انقلابیون واقع گردد.

۱- احداث باریکاد قبل از هر چیز بایستی طوری بعمل آید که در محدود کردن منطقه عملیات جنگی موثر واقع شده و راههای حساسرا بر روی ارتش ببندد.

۲- باریکاد بایستی طوری باشد که مراکز فعالیت انقلابیون را استتار نموده و دشمن را در هدف‌گیری نقاط دچار اشتباه نماید این منظور بخصوص در مواقعی که عده انقلابیون کم و یا در نتیجه محدودیت اسلحه دسته‌های معدودی میتوانند در عملیات شرکت نمایند بایستی با دقت و شدت بیشتری عملی شود.

۳- آنقدر که کمیت باریکاد از نظر تکنیک جنگی امروزه اهمیت دارد کیفیت

باریکاد مهم نیست زیرا در وضعیت کنونی تخریب باریکاد يك عمل خیلی سهل و ساده‌ای شده و بنابراین فقط تعداد باریکادها است که میتواند با انقلابیون در تیراندازی و دفاع آنها کمک بنماید.

۴- در نقاطی که ساختمانهای محکم و چند طبقه زیاد است بایستی تعداد باریکاد را خیلی بیشتر نمود و انقلابیون نیز بایستی با نهایت استتار در نقاط حساس استقرار یافته و قوای دشمن را مجبور نمایند که در زیر آتش شدید انقلابیون در تخریب باریکادها اقدام نمایند.

۵- بنابر شرایط زمانی و مکانی انقلابیون بایستی دقیقاً سلاحهایی که حریف بکار خواهد برد پیش‌بینی و برای عقیم گذاشتن آنها فعالیت بیشتری مبذول دارند مثلاً امروز قوای دولتی حتی در عقب مانده‌ترین نقاط از تانک برخوردار است و این عامل قوی را برای انهدام باریکادها بطور حتم بکار خواهد انداخت بنابراین بایستی در وحله اول توجه باین اسلحه خطرناک بشود باید در پشت باریکادها حفره‌های بزرگ و پرتگاههای عمیق کنده شود و همانطوری که گفته شد بعوض توجه به ماهیت باریکادها در شناختن کیفیت سلاحهای دفاعی توجه کرد مثلاً ممکن است برای استتار پرتگاههای ضد تانک با تخته يك مانع مصنوعی ایجاد شود تا هم دشمن غافلگیر و هم برای بکار بردن بطریهای مواد منفجره و بمبهای دستی فرصت و امکان بدست آید در قیام ۱۸۸۹ در زدن کندن کانالها در دفاع انقلابیون و همچنین در وارد نمودن تلفات سنگین بدشمن نقش اول را بازی نمود.

۶- باریکادها در درجه اول بایستی در انحنای خیابانها و یا نقاطی که هدفگیری آنها از نقاط دور امکان نداشته باشد احداث گردند.

۷- بایستی این نکته مهم را همیشه بخاطر داشت که در قیامهای مسلحانه امروز غافلگیری و وارد کردن ضربه در درجه نخست قرار دارد و حمله و تعرض بزرگترین عامل پیروزیست دفاع بایستی موقتی و کوتاه و قاطع باشد و بمنظور آماده کردن انقلابیون برای حمله صورت گیرد ولی حمله باید دائمی ضربه‌ای و سریع بوده و برای تصرف نقاط حساس انجام یابد.

بنابراین باریکاد در شرایط کنونی قیام فقط آلت استتار و وسیله‌ایست برای تعویق و تاخیر پیشروی دشمن
 قیام کنندگان بایستی در پس (باریکاد) با استفاده از تاکتیک (دالانی) ضربه‌های نابود کننده خود را بطور بیرحمانه بر عوامل دفاعی ارتجاع وارد سازند.

۸- در ساختن باریکادها بایستی اوضاع آینده پیش‌بینی شده و حتی‌المقدور موانع طوری ایجاد شوند که در مواقع مقتضی نیروی پیشرو و انقلابی بتواند آنها را از بین برده و سرعت پیشرفت خود را تأمین نماید یا بطور ساده‌تر بایستی موانع تا سرحد امکان از روی نقشه و برطبق اصول معینی احداث شوند. تاریخ (قیام مسلحانه) شاهد مواقعی است که قیام کنندگان بنا بدستور فرمانده خود قبل از آنکه نتیجه عملیات آنها آشکار شود با ریکادها را از خیابانها پاک کرده و بعداً در هنگام حمله یا دفاع دچار اشکال غیر قابل حلی شده‌اند. بنابراین بایستی نه تنها در مواقع حساس ساختن باریکاد پیش بین بود بلکه در هنگام از بین بردن آنها نیز وقایع بعدی را باید از نظر دور نداشت.

۹- بایستی افراد قبل از انقلاب باین عوامل آشنا شوند و آنها را تربیت کرد و بخصوص باریکادهای متحرک و تا حدی که ممکن است از پیش فراهم نمود.
 ۱۰- تجزیه نیروی حریف غافلگیر کردن آنها تصرف نقاط حساس اشغال یا قطع مراکز ارتباطی گیسج کردن قوای دشمن بوسیله مانورهای مصنوعی انحراف توجه قوای دولتی از موقعیت حساس انقلابیون بزرگترین و مهمترین شرایط پیروزی (باریکادها) میباشد.

پایان

۵۲۱۸

تبرستان
www.tabarestan.info



انتشارات جنگل

خیابان رشت - ۱۲۴/۸

شماره ثبت ۱۰۹۷-۱۳۵۷/۸/۱۳
بها ۸۰ ریال